

فصل چهارم:

خرده کاری اکونومیست ها و سازمان انقلابیون

ادعاهای «رابوچیه دلو» که ما فوقاً آن ها را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از این است که مبارزه ی اقتصادی یک وسیله ی تبلیغات سیاسی است که از همه بیشتر قابل استفاده می باشد و وظیفه ی ما اکنون این است که به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی بدسیم و غیره، نشان می دهد که دایره ی فهم «رابوچیه دلو» نه فقط در مورد وظایف سیاسی بلکه در مورد وظایف سازمانی ما نیز محدود است. برای «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان متمرکز سراسر روسیه ای که همه و هرگونه مظاهر اپوزیسیون سیاسی و اعتراض و برآشفتگی را در یک حمله ی مشترکی گرد آورد، یعنی سازمانی که از انقلابیون حرفه ای متشکل شده و از طرف پیشوایان حقیقی سیاسی تمام مردم رهبری شود، نیست و بنابر این چنین سازمانی بر پایه ی مبارزه ی مزبور اصولاً نمی تواند هم به وجود آید. علت آن هم واضح است. چگونگی سازمان هر مؤسسه ای را طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن مؤسسه معین می کند. بنابر این «رابوچیه دلو»، با ادعاهای مشروحه ی فوق خود، نه تنها محدودیت فعالیت سیاسی بلکه محدودیت کار سازمانی را هم تقدیس و به آن صورت قانونی می دهد. در این مورد هم، مانند همیشه، «رابوچیه دلو» ارگانی است که آگاهی وی در مقابل جریان خود به خودی سپر می اندازد. و حال آن که کرنش در برابر آن شکل های سازمان که خود به خودی به وجود می آید و عدم درک این موضوع که کار سازمانی ما چقدر محدود و بدوی

است و تا چه اندازه ما در این رشته مهم «خرده کار» هستیم،- به نظر من بیماری حقیقی جنبش ما است. البته به خودی خود معلوم است که این- بیماری انحطاط نبوده بلکه بیماری رشد است. ولی به خصوص الان که می توان گفت موج قهر و غضب خود به خودی، ما را که رهبر و سازمان دهندگان جنبش هستیم به کام خود می کشد- به خصوص در این موقع لازم است که علیه هرگونه دفاع از عقب ماندگی و علیه هرگونه صورت قانونی دادن به محدودیت موجوده در این رشته به طور آشتی ناپذیری مبارزه نمایم و به خصوص لازم است در هر فردی که در فعالیت عملی شرکت دارد، یا همین قدر در صدد شرکت در آنست، روح عدم رضایت از این خرده کاری را که در بین ما رایج است برانگیخت و عزم راسخ برای رهائی از آن را به وجود آورد.

الف) خرده کاری چیست؟

سعی می کنیم به این پرسش به وسیله ی تصویر کوچکی از فعالیت یکی از محفل های تپییک سوسیال دموکراتیک سال های ۱۸۹۴- ۱۹۰۱ پاسخ دهیم. ما به شیفته شدن همگانی محصلین این دوره نسبت به مارکسیزم اشاره کرده ایم. البته این شیفتگی تنها متوجه مارکسیزم به مثابه یک تئوری نبوده و حتی می توان گفت که بیشتر متوجه پاسخ به پرسش «چه باید کرد؟» و دعوت به لشکرکشی علیه دشمن بوده است تا مارکسیزم. این سپاهیان تازه رسیده با مهمات و تدارکی که به طرز حیرت انگیزی بدوی بود به یورش می رفتند. در اکثر اوقات حتی تقریباً هیچ گونه مهمات و هیچ گونه تدارکاتی در کار نبود. آن ها مانند دهقانی که از پشت گاواهن آمده باشد فقط چماق به دست به جنگ می رفتند. یک محفل دانشجویی، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با کارکنان سابقه دار جنبش، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با محافل نقاط دیگر، یا حتی سایر قسمت های شهر (و یا مدارس دیگر)، بدون هیچ گونه سازمان دادن به قسمت های مختلف فعالیت انقلابی، بدون داشتن هیچ گونه نقشه ی مرتب

فعالیت برای یک مدت نسبتاً طولانی، با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می نماید. محفل رفته رفته دامنه ی ترویج و تبلیغ را وسیع تر می کند و به مناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حُسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران و حسن توجه قسمتی از جامعه ی تحصیل کرده را که به «کمپته» پول رسانده و دائماً دسته های جدیدی از جوانان را در اختیار آن می گذارند جلب می نماید. نفوذ و اعتبار کمپته (یا اتحاد مبارزه) بالا می رود، دامنه ی فعالیت آن وسیع می شود و کمپته این فعالیت را کاملاً به طور خود به خودی توسعه می دهد: همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این در محفل های دانشجویان سخن می گفتند و مسأله ی: «کجا باید رفت؟» را حل می کردند. آن هائی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر می نمودند حالا با دسته های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می کنند، مطبوعاتی به دست می آورند، دست به کار نشر روزنامه ی محلی می شوند، از تشکیل نمایش ها سخن به میان می آورند و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می پردازند (و این عملیات جنگی آشکار هم ممکن است، به اقتضای موقع یا نخستین ورقه تبلیغاتی باشد، یا نخستین شماره ی روزنامه و یا نخستین نمایش). و معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات بلافاصله کار به ناکامی کامل می گراید. علت ناکامی فوری و کامل آن هم این است که عملیات جنگی مذکور نتیجه ی نقشه نی منظم برای یک مبارزه ی طولانی و سرسخت نیست که قبلاً بر آورد و به تدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه ی رشد خود به خودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محفل ها انجام می شده است؛ و نیز علت آن این است که بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه ی فعالین عمده ی جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را «شناسانده بودند» می شناخت و فقط در انتظار لحظه ی کاملاً مناسب برای به دام انداختن آنان بود و برای آن که * *corpus delicti* محسوسی در دست داشته باشد عمداً به محفل فرصت

* - پرونده ی جرم. مترجم

می داد تا به قدر کفایت رشد نموده دامنه ی کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که به حالشان وقوف داشت «به عنوان کیوتر پر قیچی» (این اصطلاح تکنیکی است و به طوری که من اطلاع دارم هم از طرف ما و هم از طرف ژاندارم ها استعمال می شود) عمداً باقی می گذاشت. چنین جنگی را نمی توان با لشکرکشی دهقانان چماق به دست بر ضد ارتش امروزی مقایسه نمود. و فقط باید از جان سختی جنبشی تعجب نمود که، با وجود یک چنین فقدان کامل آمادگی در مبارزینش معهذاً وسعت می یافت و رشد می کرد و پیروزی هانی به دست می آورد. درست است که از نظر تاریخی، بدوی بودن مهمات جنگی در آغاز نه تنها ناگزیر بلکه، به منزله ی یکی از شرایط جلب وسیع افراد جنگی، مشروع هم بود. اما همین که عملیات جدی جنگی آغاز شد (در واقع نیز این عملیات از اعتصابات تابستان سال ۱۸۹۶ شروع شده بود) نواقص سازمان جنگی ما رفته رفته به طور قوی تری محسوس گردید. حکومت که در اوایل کار سراسیمه شده و یک رشته خطاهائی مرتکب گشت (از قبیل پیام به جامعه و توصیف تبه کاری های سوسیالیست ها و یا تبعید کارگران از پایتخت به مراکز صنعتی شهرستان ها). به زودی خود را با شرایط نوین مبارزه سازگار نمود و توانست دسته های فتنه انگیز و جاسوس و ژاندارم خود را، که با کامل ترین وسائل مجهز شده بودند، در جاهای لازم بگمارد. تالان ها چنان زود به زود تکرار می شد و چنان توده ی وسیعی از افراد را فرا می گرفت و طوری محفل های محلی را از بین می برد که توده ی کارگر به تمام معنی کلیه ی رهبران خویش را از دست می داد، جنبش به طور غیرقابل تصویری جنبه ی جهش ماندی به خود می گرفت و هیچ گونه ادامه کاری و ارتباطی نمی توانست در کار برقرار شود. پراکندگی حیرت انگیز میان فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محفل ها، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل تنوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه ی فوق بود. کار به جایی رسید که کارگران در پاره ای نقاط، به علت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهان کاری کافی در بین ما، اعتماد شان از روشن فکران سلب می شود، از

آن‌ها دوری می‌جویند و می‌گویند: روشن‌فکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب می‌کنند!

هر کس که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد می‌داند که کلیه سوسیال‌دموکرات‌های فکور، رفته‌رفته حس می‌کردند که این خرده‌کاری به منزله‌ی یک بیماری است. و برای این‌که خواننده‌ی ناآشنا هم گمان نبرد که ما به‌طور مصنوعی برای جنبش مرحله‌ی مخصوص یا بیماری مخصوصی را «اختراع می‌کنیم»، به‌گواهی که یک‌بار در فوق‌به‌وی اشاره شد مراجعه می‌نماییم. امیدواریم شاهد مثال طولی که می‌آوریم موجب ملالت خاطر نشود.

ب- اف در شماره‌ی ۶ «رابوچیہ دلو» می‌نویسد: «هرآینه انتقال تدریجی به فعالیت عملی وسیع‌تر، که با آن دوره‌ی انتقالی همگانی که اکنون جنبش کارگری روس آن را از سر می‌گذارند، دارای ارتباط مستقیم است، یکی از خصائل مشخصه محسوب شود... خصلت دیگری هم در مکانیزم عمومی انقلاب کارگری روس وجود دارد که آن نیز کمتر از این جلب نظر نمی‌کند. منظور ما عدم تکافوی عمومی نیروهای انقلابی قادر به عمل است* که نه تنها در پتربورگ بلکه در سراسر روسیه نیز احساس می‌شود. با وجود رونق عمومی جنبش کارگری، با وجود تکامل عمومی توده‌ی کارگر، با وجود روزافزون شدن اعتصابات، با وجود مبارزه‌ی توده‌ای بیش از پیش آشکار کارگران که پیگردهای حکومت، زندان، بازداشت و تبعید و اخراج‌ها را شدیدتر می‌سازد، مع الوصف این عدم تکافوی نیرویی که دارای کیفیت انقلابی باشد بیش از پیش، مشهود می‌گردد و بدون شبهه در عمق و جنبه‌ی عمومی جنبش بی‌تأثیر نمی‌ماند. بسیاری از اعتصابات بدون تأثیر مستقیم و نیرومند سازمان‌های انقلابی جریان می‌یابند... عدم تکافوی اوراق تبلیغاتی و مطبوعات غیرعلنی محسوس است... محفل‌های کارگری بدون مبلغ می‌مانند... در عین حال یک

* - تکیه روی کلمات همه‌جا از ما است.

نیازمندی دائمی به پول احساس می شود. خلاصه کلام این که رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمان های انقلابی پیشی می گیرد. تعداد موجوده ی انقلابیونی که وارد عمل هستند فوق العاده کمتر از آنند که بتوانند در میان تمام توده ی کارگری که به هیجان آمده چنان نفوذ نمایند که به تمام این هیجانان اقلأ رنگ هم آهنگی و تشکل بدهند... محفل های جدا جدا و انقلابیونی متفرق گرد آورده نشده اند، متحد نیستند و یک سازمان واحد، قوی و با انضباطی را، که قسمت هایش از روی نقشه تکمیل شده باشند، تشکیل نمی دهند... سپس نویسنده پس از تذکر این که پیدایش محفل های جدید به جای محفل های شکست خورده «فقط قابلیت حیات جنبش را ثابت می نماید... ولی هنوز وجود عده ی کافی از افراد انقلابی کاملاً شایسته را نشان نمی دهد»، گفته خود را چنین خاتمه می دهد: «عدم آمادگی عملی انقلابیون پتربورگ در نتایج کار آن ها نیز منعکس است. دادرسی های اخیر به ویژه دادرسی های گروه «خود آزادی» و گروه «مبارزه ی کار بر ضد سرمایه» به طور واضح نشان داد که مبلغ جوانی که با شرایط کار و بالنتیجه با شرایط تبلیغات در یک کارخانه ی معینی آشنائی کامل ندارد و اصول پنهان کاری را نمی داند و فقط نظریات کلی سوسیال دموکراسی را فرا گرفته است» (آیا فرا گرفته است؟) «فقط می تواند در حدود ۴، ۵، ۶، ماهی کار کند. سپس بازداشت پیش می آید و از پی آن هم اغلب همه ی سازمان یا هیچ نباشد یک قسمت آن تارومار می شود. سؤال می شود که آیا برای یک گروهی که مدت موجودیتش ماه شمار است فعالیت موفقیت آمیز و ثمربخش ممکن خواهد بود؟ ... بدیهیست که نواقص سازمان های موجوده را نمی توان تماماً به حساب دوره ی انتقالی آورد... بدیهیست که کمیت و به ویژه کیفیت ترکیب سازمان هائی که وارد عمل هستند در این جا نقش کم اهمیتی را بازی نمی کند و نخستین وظیفه سوسیال دموکرات های ما... باید عبارت باشد از اتحاد واقعی سازمان ها و ضمناً انتخاب دقیق اعضاء».

ب) خرده کاری و اکونومیزم

ما اکنون باید در مسأله ای مکتب نماییم، که دیگر قطعاً به فکر هر خواننده ای خطور کرده است و آن این که آیا می توان این خرده کاری را که به منزله ی بیماری رشد و مختص تمام جنبش است، با اکونومیزم که به منزله ی یکی از جریان های سوسیال دموکراسی روس می باشد مربوط می ساخت؟ آری به عقیده ی ما می توان، زیرا عدم آمادگی عملی و ندانم کاری در کار سازمانی در حقیقت برای همه ی ما و از آن جمله برای کسانی هم که از همان اول بدون انحراف از نقطه ی نظر مارکسیزم انقلابی پیروی می کردند عمومیت دارد. البته برای این عدم آمادگی به خودی خود هیچ کس نمی توانست آن هائی را که وارد عمل هستند متهم نماید. ولی مفهوم «خرده کاری» غیر از عدم آمادگی چیز دیگری هم در بر دارد و آن عبارت است از، به طور کلی محدود بودن تمام دامنه ی فعالیت انقلابی، پی نبردن به این نکته که با وجود یک چنین محدودیتی از انقلابیون هم سازمان خوبی نمی تواند به وجود آید، و بالاخره- که عمده ی مطلب هم این جا است- کوشش برای تبریئه این محدودیت و در آوردن آن صورت یک «تنوری» مخصوص یعنی در این رشته هم سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی، همین قدر که این گونه کوشش ها به میان آمده است، دیگر شکی باقی نمی ماند که خرده کاری با اکونومیزم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ اکونومیزم به طور کلی (یعنی از درک محدود تنوری مارکسیزم و نقش سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت دامنه فعالیت سازمانی خویش نیز نمی توانیم رهائی یابیم. و اما این کوشش ها در دو جهت آشکار گردید. عده ای شروع به گفتن این نکته کردند که خود توده ی کارگر هنوز نظیر این گونه وظایف سیاسی و جنگی دامنه داری را که انقلابیون به وی «تحمیل می کنند» به میان نکشیده است و باید هنوز در راه نزدیک ترین خواست های سیاسی

مبارزه نماید و «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه ی اقتصادی* کند» (برای این مبارزه ای هم که می تواند در «دسترس» جنبش توده ای قرار گیرد طبیعتاً سازمانی مناسب است که بتواند در «دسترس» ناآماده ترین جوانان نیز قرار گیرد). عده ی دیگر، که از هرگونه «شیوه ی تدریج کاری» دورند، شروع به گفتن این نکته نمودند که: «انجام انقلاب سیاسی» ممکن است و باید آن را انجام داد. ولی برای این کار هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان پروپا قرص انقلابیون، که پرولتاریا را برای مبارزه ی استوار و سرسخت پرورش دهد، نیست، برای این کار کفایتیست که همه ما چماقی را که با آن آشنا هستیم و در «دسترس» است به کف گیریم. اگر بخواهیم بدون تلویح و اشاره صحبت کرده باشیم باید این طور گفت: ما باید اعتصاب عمومی بر پا کنیم** و یا این که جریان «پژمرده و خمود» جنبش کارگری را به وسیله ی «ترور تهییج کننده»*** بیدار کنیم. هر دوی این خط مشی ها، یعنی هم اپورتونیست ها و هم «انقلابی ها» در برابر خرده کاری، که اکنون رایج است، سپر می اندازند و به امکان خلاصی از آن اطمینان ندارند و نخستین و ضروری ترین وظیفه ی عملی ما را که عبارت است از: ایجاد سازمانی از انقلابیونی که قادر به تأمین انرژی، پایداری و ادامه کاری در مبارزه ی سیاسی باشد- درک نمی کنند.

ما، هم اکنون سخنان ب- اف را راجع به این که «رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمان های انقلابی پیشی می گیرد» نقل نمودیم. این «اطلاع گران بهای یک نفر ناظر نزدیک» (اظهار نظر روزنامه ی «رابوچیه دلو» درباره ی مقاله ی ب- اف)

* - «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» و به خصوص «پاسخ» به پلخانف.

** - جزوه «چه کسی انقلاب سیاسی را انجام می دهد؟» مندرجه در مجموعه ی «پرولتارسکایا باربا» («مبارزه ی پرولتاری») که در روسیه منتشر شده است. این جزوه به توسط کمیته ی کیف نیز تجدید چاپ شده است.

*** - رساله ی «احیای انقلابی گری» از انتشارات روزنامه ی «سوابودا».

برای ما دارای دو نوع ارزش است. از طرفی این اطلاع نشان می دهد که ما حق داشتیم علت اساسی بحران امروزه سوسیال دموکراسی روس را در عقب ماندگی رهبران (ایدئولوگ ها)، انقلابیون و سوسیال دموکرات ها) از جنبش خود به خودی توده ها بدانیم. از طرف دیگر این اطلاع نشان می دهد که همه ی این قضاوت های نویسندگان نامه ی اکونومیستی (در شماره ی ۱۲ «ایسکرا») یعنی ب. کریچفسکی و مارتینف درباره ی خطر مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی و مبارزه ی روزمره ی عادی و تاکتیک پروسه و غیره همانا عبارت است از ستایش و دفاع از خرده کاری. این اشخاص که نمی توانند واژه ی «تنوریسین» را بدون آن که رویشان را به علامت تحقیر ترش نمایند بر زبان رانند و کرنش خود را در برابر عدم آمادگی و عقب ماندگی در کارهای روزمره ی زندگی «شم زندگی» می نامند و در عمل نشان می دهند که نزدیک ترین وظایف عملی ما را نفهمیده اند، به اشخاص عقب مانده فریاد می زنند: پا بگیرید! جلو نیفتید! به اشخاصی که از نقصان انرژی و ابتکار در فعالیت سازماتی و نقصان «نقشه» برای کار دامنه دار و جسورانه در زحمتد فریاد می زنند «تاکتیک» تابع پروسه است! گناه اساسی ما این است که وظایف سیاسی و تشکیلاتی را تا درجه ی منافع نزدیک «محسوس» و «مشخص» مبارزه ی روزمره ی اقتصادی تنزل می دهیم - و آن وقت برای ما غزل خوانی می کنند که: به همان مبارزه ی اقتصادی باید جنبه ی سیاسی داد! بار دیگر می گوئیم: که این عیناً همان «شم زندگی» است که پهلوان یک افسانه ی توده نی در موقع مشاهده ی مراسم تشییع جنازه بروز می داد و فریاد می کشید: «خداوند به کارتان برکت بدهد و هر چه ببرید تمام نشود».

به خاطر بیاورید که با چه تکبر بی نظیر و در حقیقت خودپسندانه این خردمندان به پلخائف تعلیم می دادند که: «وظایف سیاسی به معنای واقعی و عملی این کلمه، یعنی به معنای مبارزه ی عملی معقول و موفقیت آمیز در راه خواست های سیاسی به طور کلی (sie!) برای محفل های کارگری قابل درک نیست» («پاسخ هیئت تحریریه ی

روزنامه ی «رابوچیہ دلو» ص- ۲۴). محفل داریم تا محفل، آقایان! محفل «خرده کاران» مادام که به خرده کاری خود پی نبرده و گریبان خود را از آن رها نکرده باشد. البته قادر به درک وظایف سیاسی نیست. و اگر این خرده کاران علاوه بر آن شیفته ی خرده کاری خویش هم باشند، اگر اینان واژه ی «عملی» را حتماً با حروف درشت می نویسند و تصور می کنند که عملی بودن مستلزم آن است که وظایف ما تا سطح فهم عقب مانده ترین قشرهای توده تنزل یابد، در این صورت بدیهی است که این خرده کاران راه امیدی باقی نمی گذارند و واقعاً هم برای آن ها وظایف سیاسی عموماً غیرقابل درک است. ولی برای محفل برجستگی از قبیل الکسیوف و میشکین، خالتورین و ژلیابوف وظایف سیاسی، به تمام معنای واقعی این کلمه، به این دلیل و تا آن جا که مواظبت آتشین آن ها در میان توده ای که به خودی خود بیدار می شود انعکاس می یابد و انرژی طبقه ی انقلابی دستیار و پشتیبان انرژی آن ها است قابل درک است. پلخاتف هزار بار حق داشت وقتی که نه فقط این طبقه ی انقلابی را نشان داد، نه فقط ناگزیر و حتمی بودن بیداری خود به خودی آن را ثابت نمود، بلکه علاوه بر آن در مقابل «محفل های کارگری» یک وظیفه ی عالی بزرگ سیاسی قرار داد. اما شما برای این به جنبش توده ای که از آن زمان به وجود آمده استناد می نمایند که این وظیفه را خوار کنید، و برای آن که انرژی و دامنه ی فعالیت «محفل های کارگری» را محدود سازید. آیا این به جز شیفتگی یک نفر خرده کار به خرده کاری خود معنای دیگری هم دارد؟ شما به این می بایید که اهل عملید اما واقعیتی را که بر هر پراتیسین روس معلوم است نمی بینید، نمی بینید که نه فقط انرژی یک محفل بلکه حتی انرژی یک شخص جداگانه نیز قادر است چه اعجازی در کار انقلابی بروز دهد. یا شاید شما خیال می کنید که در جنبش ما نمی توانند برجستگی مانندی مانند آن هانی که در سال های ۷۰ سده ی گذشته بودند وجود داشته باشند؟ چرا نمی توانند؟ چون که آمادگی ما کم است؟ ولی ما داریم آماده می شویم، نه آماده شدن ادامه می دهیم و آماده خواهیم شد! راست است که سطح آب را کد

«مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» را در کشور ما بدبختانه خزه گرفته و اشخاصی پیدا شده اند که در پیشگاه جریان خود به خودی زانو زده جبهه به زمین می ساینند و (به قول پلخائف) با تکریم تمام «قفای» پرولتاریای روس را نظاره می نمایند. ولی ما قدرت این را داریم که خود را از این خزه رها سازیم. به خصوص همین اکنون انقلابی روس یعنی آن کسی که تنوری حقیقتاً انقلابی رهنمون اوست، با اتکاء به طبقه ای که حقیقتاً انقلابی و خود به خود در حال بیدار شدن است، می تواند بالاخره- بالاخره!- کاملاً قد برافراشته و تمام زور پهلوانی خود را به کار اندازد. فقط چیزی که برای این کار لازم است این است که در میان توده ی پراتیسین ها و توده ی کثیرالعدده تر از افرادی که از همان نیمکت مدرسه در آرزوی عمل بوده اند هرگونه قصد خوار شمردن وظایف سیاسی و دامنه ی کار سازمانی ما مورد استهزاء و تحقیر قرار گیرد. و خاطر جمع باشید، آقایان که ما به این منظور خواهیم رسید!

در مقاله ی «از چه باید شروع کرد؟» من علیه «رابوچیه دلو» چنین نوشته بودم: «ممکن است انسان در ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک تبلیغات خود را در مورد فلان مسأله ی به خصوص و یا تاکتیک خود را در مورد اجرای فلان جزء از کارهای سازمانی حزبی تغییر دهد، ولی اگر کسی در مورد این مسأله که آیا لازم است به طور کلی و برای همیشه و بدون چون و چرا یک سازمان پیکارجو و تبلیغات سیاسی در میان توده وجود داشته باشد یا نه، نظر خود را نه تنها در ظرف ۲۴ ساعت بلکه حتی در ظرف ۲۴ ماه هم تغییر دهد، بدون شک فاقد هرگونه پایه ی اصولی است».*

«رابوچیه دلو» چنین جواب می دهد: «این اتهام «ایسکرا» که یگانه اتهامی است که دعوی واقعیت دارد، دارای هیچ گونه اساسی نیست. خوانندگان «رابوچیه دلو» به خوبی می دانند که ما از همان بدو امر بدون این که منتظر پیدایش «ایسکرا» بشویم نه فقط به تبلیغات سیاسی دعوت می نمودیم... (در حالی که می گفتید که نه فقط

*- رجوع شود به جلد پنجم کلیات، ص ۶. - ه.ت.

برای مخافل کارگری «بلکه برای جنبش توده ای کارگران هم میسر نیست نخستن وظیفه ی سیاسی خود را سرنگون کردن حکومت مطلقه قرار دهند» و فقط می توانند مبارزه برای نزدیک ترین خواست های سیاسی را وظیفه ی خود بدانند و نیز نزدیک ترین خواست های سیاسی پس از یک یا حداکثر چند اعتصاب در دسترس توده قرار می گیرد»... «بلکه به وسیله نشریه های خود نیز مطالب تبلیغاتی سوسیال دموکراسی را که جنبه منحصر به فرد داشت از خارجه برای رفقای که در روسیه فعالیت می کردند می رساندیم»... (ضمناً در این مطالب منحصر به فرد نه تنها وسیع ترین تبلیغات سیاسی را فقط در زمینه ی مبارزه ی اقتصادی می نمودید بلکه کار را به جانی رسانده بودید که این تبلیغات محدود را «از همه وسیع تر قابل استفاده» می دانستید. آقایان آیا شما متوجه نیستید که اصولاً همین استدلال شما در شرایط شیوع مطالب منحصر به فردی از این نوع- لزوم پیدایش «ایسکرا» و لزوم مبارزه ی «ایسکرا» را علیه «رابوچیہ دلو» به ثبوت می رساند؟... «از طرف دیگر فعالیت نشریاتی ما عملاً زمینه ی وحدت تاکتیکی حزب»... (وحدت اعتقاد به آن که تاکتیک عبارت است از پروسه ی رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشد است؟ وحدت گران بهانی است!)... «و بدین وسیله امکان ایجاد سازمان پیکارجویی» را فراهم می ساخت که برای ایجاد آن اتحادیه تمام آن چه را که به طور کلی برای یک سازمان مقیم خارجه میسر است انجام می داد» («رابوچیہ دلو» شماره ی ۱۰ ص ۱۵). این یک کوشش بیهوده ایست که برای حفظ مبحث و فرار می شود! این که شما هر چه برایتان میسر بود کرده اید من هرگز در فکر انکارش نبوده ام. ولی من مدعی بوده و هستم که فهم کوتاه بین شما دانه ی «میسر» را محدود می کند. این خنده آور است که انسان درباره ی «سازمان پیکار جویی» صحبت کند که کارش مبارزه در راه «نزدیک ترین خواست های سیاسی» و یا «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» باشد.

ولی اگر خواننده می خواهد شاهکارهای دلبستگی و عشق «اکنونمیستی» را به خرده کاری به بیند، در این صورت بدیهیست که باید توجه خود را از «رابوچیبه دلو»ی اکلکتیک و ناستوار به سوی «رابوچایا میسل» ثابت قدم و با عزم معطوف نماید. ر. م. در صفحه ۱۳ «ضمیمه جداگانه» نوشته بود: «اکنون دو کلمه درباره ی خود به اصطلاح روشن فکران انقلابی بگوئیم. راست است که این روشن فکران انقلابی بارها در عمل نشان دادند که کاملاً آماده اند «با ترازیم برای نبرد قطعی دست به گریبان شوند». ولی همه بدبختی این جاست که روشن فکران انقلابی ما، که از طرف پلیس سیاسی بی رحمانه مورد تعقیب هستند، مبارزه ی علیه این پلیس سیاسی را به منزله ی مبارزه ی سیاسی علیه حکومت مطلقه می داند. و به همین جهت هم تا کنون این مسأله که «از کجا باید برای مبارزه علیه حکومت مطلقه نیرو گرفت؟» برای آنان لاینحل مانده است».

آیا به راستی، این تحقیر بزرگوارانه ی ستایشگر (ستایشگر به معنای بد) جنبش خود به خودی نسبت به مبارزه علیه پلیس بی مانند نیست؟ او حاضر است عدم مهارت ما را در پنهان کاری این طور تبرئه کند که در شرایط جنبش خود به خودی توده ای در حقیقت مبارزه علیه پلیس سیاسی آن قدرها هم مهم نیست!! بسیار و بسیار کم کسی پیدا خواهد شد که این استنتاج عجیب و غریب را تصدیق کند زیرا مسأله نواقص سازمان های انقلابی ما بی نهایت برای همه دردناک شده است. ولی اگر مثلاً مارتینف استنتاج مذکور را تصدیق نکند علتش فقط آن است که نمی تواند یا جسارت آن را ندارد عمق تزه های خود را تا آخر به بیند. واقعاً هم مگر «وظیفه ای» نظیر این که توده خواست های مشخصی را عرضه دارد، که وعده ی نتایج محسوسی را بدهد، محتاج به این است که انسان برای ایجاد یک سازمان مستحکم، متمرکز و پیکار جوی انقلابیون تلاش مخصوصی به خرج دهد؟ مگر این «وظیفه» را آن توده نی هم که هیچ «مبارزه ای علیه پلیس سیاسی» نمی کند انجام نمی دهد؟ از این گذشته: اگر به جز عده معدودی رهبر، آن عده (اکثریت هنگفت) کارگرانی که به هیچ

وجه قادر به «مبارزه علیه پلیس سیاسی» نیستند در راه این وظیفه مبارزه نمی کردند، مگر این وظیفه انجام پذیر بود؟ این گونه کارگران، افراد متوسط توده، قادرند در اعتصاب، در مبارزه توی خیابان ها، بر ضد پلیس و ارتش انرژی و فداکاری عظیمی از خود نشان دهند، قادرند (و فقط آن ها می توانند) سرنوشت تمام جنبش ما را تعیین کنند، اما لازمه ی مبارزه علیه پلیس سیاسی داشتن صفات مخصوصی است، این مبارزه خواستار انقلابیون حرفه ای است. و تلاش ما باید نه فقط این باشد که توده خواست های مشخصی را «پیش بکشد» بلکه علاوه بر آن باید این باشد که توده ی کارگران به طور روزافزونی از این قبیل انقلابیون حرفه ای نیز «پیش بکشد». بدین طریق ما اکنون به مسأله تناسب بین سازمان انقلابیون حرفه ای و جنبش صدرصد کارگری رسیدیم. این مسأله، که در مطبوعات کم انعکاس یافته است، ما «سیاسیون» را خیلی به گفت گو و مباحثات با رفقای کم و بیش متمایل به اکونومیزم مشغول کرده بود. در پیرامون این مسأله به ویژه لازم است کمی صحبت شود. ولی قبلاً باید، با یک شاهد مثال دیگر، استدلال تز خود را درباره ی رابطه ی خرده کاری با اکونومیزم به پایان برسانیم.

آقای N. N. در «پاسخ» خود نوشته بود: «گروه «آزادی کار» خواستار مبارزه ی مستقیم بر ضد حکومت است بدون این که بسنجد که نیروی مادی لازم برای این مبارزه در کجاست و بدون این که نشان بدهد طریق این مبارزه کدام است؟». نویسنده که روی کلمات اخیر تکیه نموده است، ملاحظاتی هم درباره ی کلمه ی «طریق» ذکر می کند که از این قرار است: «وجود هدف های پنهان کاری نمی تواند علت و توضیحی برای این کیفیت باشد زیرا در برنامه سخن از توطئه نیست بلکه از جنبش توده ای است. ولی توده نمی تواند از راه های پنهانی برود. مگر اعتصاب پنهانی ممکن است؟ مگر تظاهرات و خواست های پنهانی ممکن است؟» (ص- ۵۹ مجله ی «Vademecum»). نویسنده کاملاً به این «نیروی مادی» (برپا کنندگان اعتصابات و تظاهرات) و «طریق» مبارزه نزدیک شده ولی با وجود این دچار حیرت

پیشانی آوری است زیرا وی در برابر جنبش توده ای «سر فرود می آورد» یعنی به این جنبش به مثابه ی چیزی که ما را از فعالیت انقلابی خود رهانی می بخشد می نگرد نه به مثابه ی چیزی که باید فعالیت انقلابی ما را تشویق نماید و آن را به پیش راند. اعتصاب پنهانی- برای شرکت کنندگان آن و برای اشخاصی که مستقیماً با آن در تماس می باشند- غیرممکن است. اما برای توده ی کارگران روس این اعتصاب ممکن است «پنهانی» بماند (و اغلب هم می ماند). زیرا حکومت تلاش می کند که هرگونه رابطه ای را با اعتصابیون قطع نماید، می کوشد هرگونه انتشار خبری را درباره ی اعتصاب غیرممکن سازد. این جاست که «مبارزه ی» مخصوصی «علیه پلیس سیاسی» لازم است، مبارزه ای که هرگز همان توده ی وسیعی که در اعتصاب شرکت می نماید نخواهد توانست فعالتنه انجام دهد. سازمان این مبارزه را باید اشخاصی که به طور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول هستند «طبق تمام قواعد فن» فراهم آورند. لزوم فراهم نمودن سازمان این مبارزه از این که اکنون توده خود به خود به مبارزه جلب می شود کمتر نشده است. برعکس، در نتیجه ی این امر، سازمان لازم تر می شود، زیرا اگر ما سوسیالیست ها نتوانیم مانع این شویم که پلیس هرگونه اعتصاب و هرگونه تظاهراتی را مخفی سازد (و گاهی خودمان نیز آن را به طور مخفی آماده نکنیم) در این صورت در پیشگاه توده وظایف مستقیم خویش را انجام نداده ایم. و اما ما قادر به انجام این کار هستیم زیرا توده ای که خود به خود بیدار می گردد از صفوف خود نیز به تعداد روزافزونی «انقلابیونی حرفه ای» بیرون خواهد داد (به شرط این که ما به فکر این نیفتیم که با آهنگ های مختلف کارگران را دعوت به در جا زدن نماییم).

ج) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون

هرگاه مفهوم مبارزه ی سیاسی برای سوسیال دموکرات تحت الشعاع مفهوم «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» قرار گیرد در این صورت طبعاً باید

انتظار داشت که مفهوم «سازمان انقلابیون» هم برای وی کم و بیش تحت الشعاع مفهوم «سازمان کارگران» قرار گیرد. و این قضیه مورد واقعی هم پیدا می کند، به قسمی که، هنگام سخن درباره ی سازمان، درست مثل این است که ما به زبان های گوناگون حرف می زنیم. مثلاً هم اکنون صحبت با یک نفر اکونومیست بسیار ثابت عقیده ای را به خاطر دارم که سابقاً موفق به شناسائیش نشده بودم. صحبت به رساله ی «کی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟» کشید و ما هر دو به زودی به این عقیده رسیدیم که نقص عمده ی این رساله همانا نادیده گرفتن مسأله ی سازمان است. ما تصور می کردیم که دیگر با یک دیگر هم فکریم- ولی ... صحبت ادامه پیدا می کند و معلوم می شود که نظر ما با یکدیگر متفاوت است. هم صحبت من مؤلف را متهم می سازد که موضوع صندوق های اعتصابی، انجمن های تعاونی و امثال آن را نادیده گرفته است و حال آن که نظر من به سازمان انقلابیون بود که برای «عملی نمودن» انقلاب سیاسی ضرور است. و از آن هنگامی که این اختلاف نظر آشکار شد.. من دیگر به خاطر نمی دارم که به طور کلی حتی در یک مسأله ی اصولی با این اکونومیست توافق نظر حاصل نموده باشم!

سرچشمه ی اختلافات ما از کجا بود؟ از این جا که اکونومیست ها پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دموکراتیزم به تردیونیونیزم- منحرف می شوند. مبارزه ی سیاسی سوسیال دموکراسی به مراتب دامنه دارتر و پیچیده تر از مبارزه ی اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. به همین ترتیب (و در نتیجه ی این) هم سازمان حزب انقلابی سوسیال دموکراتیک ناگزیر باید از نوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این مبارزه دارند، سازمان کارگران باید اولاً حرفه ای باشد؛ ثانیاً به قدر ممکن باید دامنه اش وسیع باشد، ثالثاً باید حتی المقدور کمتر پنهان باشد (بدیهیست من چه در این جا و چه از پانین تر فقط روسیه ی استبدادی را در نظر دارم). برعکس، سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و به طور عمده اشخاصی را در بر گیرد که حرفه آن ها فعالیت انقلابی باشد. (به

همین جهت هم من از سازمان انقلابیون صحبت می‌کنم و منظورم هم انقلابیون سوسیال دموکرات است). در مقابل این علامت که برای همه ی اعضای چنین سازمانی عمومیت دارد باید هرگونه تفاوت بین کارگران و روشن فکران به کلی زدوده شود، تفاوت حرفه های جداگانه آن ها که دیگر جای خود دارد. این سازمان حتماً باید آن قدرها وسیع نباشد و حتی المقدور با پنهان کاری بیشتری فعالیت کند. این وجود تمایز سه گانه را مورد دقت قرار دهیم.

در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان حرفه ای و سیاسی کاملاً روشن است، همان طور که فرق بین تردیونیون ها و سوسیال دموکراسی روشن است. مناسبات آخری ها با اولی ها بدیهیست که در ممالک گوناگون، برحسب شرایط تاریخی و حقوقی و شرایط دیگر، به طور ناگزیر تغییر شکل می یابد. این مناسبات ممکن است کم و بیش نزدیک، پیچیده و غیره باشد (از نقطه ی نظر ما این مناسبات باید هر قدر ممکن است نزدیک تر و حتی المقدور کمتر پیچیده باشد). لیکن درباره ی این که در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه های حرفه ای با سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای سخنی هم نمی تواند باشد. اما در روسیه در نظر اول ستمگری حکومت مطلقه هرگونه تفاوتی را بین سازمان سوسیال دموکراتیک و اتحادیه ی کارگری از میان می برد زیرا هرگونه اتحادیه های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و نمودار عمده و آلت مبارزه ی اقتصادی کارگران- یعنی اعتصاب- به طور کلی جنایت (و گاهی هم جنایت سیاسی!) محسوب می شود. بدین طریق شرایط کشور ما از یک طرف فکر کارگران را، که به مبارزه ی اقتصادی مشغولند، غالباً به سوی مسائل سیاسی «سوق می دهد» و از طرف دیگر فکر سوسیال دموکرات ها را به اختلاط تردیونیونیم با سوسیال دموکراتیزم «سوق می دهد» (و هنگامی که کریچفسکی ها و مارتینف های ما و شرکاء آن ها با حرارت از «سوق دادن» نوع اول دم می زنند متوجه «سوق دادن» نوع دوم نیستند). واقعاً هم اشخاصی را در نظر مجسم کنید که ۹۹ صدم وقتشان غرق مبارزه ی «اقتصادی

علیه کارفرمایان و حکومت» شده است. عده ای از آن ها طی تمام دوره ی فعالیت خود (۶-۴ ماه) یک بار هم فکرشان به مسأله لزوم ایجاد سازمان پیچیده تری از انقلابیون سوق نیافته است؛ عده ی دیگر آن ها شاید فکرشان به نوشته های نسبتاً رائج برنشتینی «سوق می یابد» و از روی آن ها ایمان راسخی به اهمیت فوق العاده «سیر پیشرو مبارزه ی عادی روزمره» پیدا می کند؛ سرانجام شاید دسته ی سوم آن ها هم شیفته ی این ایده ی وسوسه انگیز شوند که نمونه ی جدیدی از «رابطه ی درونی محکم با مبارزه ی پرولتاری» یعنی رابطه ی میان جنبش حرفه ای و سوسیال دموکراتیک را به جهانیان نشان دهند. ممکن است این اشخاص این طور استدلال نمایند که هر قدر کشور دیرتر پا به عرصه ی سرمایه داری و بالنتیجه به عرصه ی جنبش کارگری بگذارد به همان نسبت سوسیالیست ها بیشتر می توانند در جنبش حرفه ای شرکت جسته و از آن پشتیبانی کنند و به همان نسبت هم ممکن است و باید اتحادیه های حرفه ای غیرسوسیال دموکراتیک کمتر شود. چنین استدلالی تا این جا کاملاً صحیح است ولی بدبختی در این است که اشخاص نامبرده از این هم جلوتر رفته و در آرزوی آمیختن کامل سوسیال دموکراتیزم و تردیونیویزم هستند ما هم اکنون در مثال «آئین نامه ی اتحادیه مبارزه ی سانکت پتربورگ»، خواهیم دید که نظایر این تخیلات در نقشه ها سازمانی ما چه انعکاس مضرى می یابد.

سازمان های کارگری مختص مبارزه ی اقتصادی باید سازمان های حرفه ای باشند. هر کارگر سوسیال دموکرات باید به قدر امکان به این سازمان ها یاری نماید و در آن ها به طور فعال کار کند. این درست است. لیکن این به هیچ وجه به نفع ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه های «صنفی» فقط سوسیال دموکرات ها باشند؛ این امر دائره نفوذ و تأثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی می برد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه های صنفی همه ی کسانی را، که فهم شان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متحد نمی ساختند، اگر

این اتحادیه های صنفی سازمان هائی بسیار وسیع نبودند، آن وقت خود هدف اتحادیه های صنفی هم غیرقابل حصول می شد و هر قدر که این سازمان ها وسیع تر باشند همان قدر نفوذ و تأثیر ما نیز در آن ها وسیع تر می گردد، نفوذ و تأثیری که نه فقط به وسیله ی توسعه ی «خود به خودی» مبارزه ی اقتصادی بلکه علاوه بر آن به وسیله ی تأثیر و نفوذ مستقیم و آگاهانه ی اعضای اتحادیه در رفقای خود اعمال می شود. لیکن در صورت کثرت عده ی افراد سازمان، مراعات پنهان کاری کامل (که آمادگی به مراتب بیشتری را از آن چه برای شرکت در مبارزه ی اقتصادی لازم است ایجاب می نماید) غیرممکن است. آیا این تضاد بین لزوم کثرت عده ی افراد و پنهان کاری کامل را چگونه باید با هم دمساز نمود؟ چگونه باید به این مقصود رسید که برای سازمان های صنفی هر قدر ممکن است کمتر پنهان کاری لازم باشد؟ برای این منظور به طور کلی تنها دو راه ممکن است موجود باشد: یا اتحادیه های صنفی قانوناً مجاز شوند (که این امر در بعضی کشورها مقدم بر مجاز شدن اتحادیه های سوسیالیستی و سیاسی بوده است) و یا این که تشکیلات پنهان بماند ولی به اندازه ای «آزاد» و کمتر دارای صورت رسمی و به قول آلمان ها Iose باشد که لزوم پنهان کاری برای توده ی اعضاء آن تقریباً به درجه ی صفر برسد.

قانوناً مجاز شدن اتحادیه های کارگری غیرسوسیالیستی و غیرسیاسی در روسیه، هم اکنون آغاز شده است و جای هیچ گونه شبهه ای نیست که هر گام جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک ما، که به سرعت رو به رشد می رود، باعث فزونی و ترغیب کوشش هائی می شود که برای این مجاز شدن به عمل می آید. کوشش هائی که به طور عمده از طرف هواداران رژیم کنونی ولی تا حدی هم از طرف خود کارگران و نیز از طرف روشن فکران لیبرال به عمل می آید. پرچم این مجاز شدن اکنون دیگر از طرف واسیلوف ها و زوباتف ها افراشته شده و آقایان اوزروف ها و ورمس ها عده ی یاری به آن را داده اند و میان کارگران هم اکنون دیگر پیروان جریان نوین وجود دارند. و ما از این به بعد نمی توانیم این جریان را به حساب نیاوریم و تصور

هم نمی رود که درباره ی این که چگونه این جریان به حساب آورده شود میان سوسیال دموکرات ها دو عقیده وجود داشته باشد. ما موظفیم هرگونه شرکت زویاتف ها و واسیلیف ها، ژاندارم ها و کشیش ها را در این جریان فاش و برملا سازیم و نیات حقیقی این شرکت کنندگان را به کارگران بفهمانیم. ما هم چنین موظفیم هرگونه نغمه های آشتی طلبانه و «هم آهنگی طلبانه» ای را که در جلسه های علنی کارگران از گفته های فعالین لیبرال تراوش می کند فاش و برملا سازیم. خواه آن ها این نغمه ها را از روی اعتقاد صدیقانه ی خود به لزوم هم کاری مسالمت آمیز طبقات بسرانند و خواه از روی تمایلی که به خوش رقصی در مقابل روسا دارند و بالاخره خواه از روی ناشیگری. سرانجام ما موظفیم کارگران را از دامی که اغلب پلیس برای آن ها می گسترد بر حذر سازیم زیرا پلیس در این جلسات علنی و مجامع مجاز «اشخاص با حرارت» را پائیده و می کوشد فتنه انگیزان را از راه سازمان های علنی به سازمان های غیر علنی نیز داخل نماید.

ولی انجام این عمل هرگز نباید موجب فراموش شدن این نکته بشود که آخر الامر قانوناً مجاز شدن جنبش کارگری فائده اش همانا عاید ماست نه زویاتوف ها. برعکس، ما به وسیله ی تبلیغات افشاکننده ی خود علف هرز را از گندم جدا می کنیم. علف هرز را ما هم اکنون نشان دادیم. و اما گندم عبارت است از جلب توجه قشرهای هر چه وسیع تر و عقب مانده ترین کارگران به مسائل اجتماعی و سیاسی،- این عبارتست از آزاد کردن ما انقلابیون از قید کارهانی که در ماهیت امر مجاز است (انتشار کتب مجاز، تعاون متقابل و امثال این ها) و بسط و توسعه آن ها ناگزیر برای تبلیغات بیش از پیش مطلب به دست ما خواهد داد. از این لحاظ ما می توانیم و باید به زویاتف ها و اوزروف ها بگوئیم: سعی کنید، آقایان، سعی کنید! تا وقتی که شما برای کارگران دام می گسترانید (اعم از این که به مفهوم فتنه انگیزی آشکار باشد یا به مفهوم فاسد نمودن «شرافتمندانه ی» اذهان کارگران از طریق «استروویزم») ما در افشای شما می کوشیم. وقتی که شما ولو به شکل «مانور آمیخته با ترس و لرز» هم

باشد. گامی واقعی به جلو بر می دارید، ما خواهیم گفت: بفرمانید! گام واقعی به جلو ولو کوچک هم باشد فقط می تواند توسعه ی واقعی میدان عمل کارگران باشد. هرگونه توسعه ای از این قبیل هم به نفع ما تمام خواهد شد و پیدایش مجامع علنی را که در آن دیگر فتنه انگیزان سوسیالیست ها را به چنگ نیاورده بلکه سوسیالیست ها برای خود مریدانی به چنگ می آورند تسریع خواهد کرد. خلاصه ی کلام کار ما اکنون این است که علیه علف های هرز مبارزه کنیم. کار ما این نیست که در گلدان های توی اطاق گندم سبز کنیم. با ریشه کن کردن علف های هرز ما زمین را برای رشد و رویاندن آبی بذر گندم تمیز می کنیم. و مادامی که آفاناسی ایوانویچ ها به اتفاق پولخریه ایوانووناها^{۲۸} به رویاندن گیاه در اطاق مشغول می باشند، ما باید دروگرهائی آماده نماییم که هم بتوانند علف های هرز امروزی را ریشه کن نمایند و هم گندم فردا را درو کنند.*

پس ما به وسیله ی مجاز ساختن نمی توانیم مسأله ی ایجاد یک سازمان حرفه ای را که حتی المقدور دارای پنهان کاری کمتر و وسعت بیشتری باشد حل نماییم (ولی اگر زوباتوف ها و اوزروف ها، ولو تا حدی، چنین راه حلی را برای ما ممکن می ساختند ما بسی خرسند می گشتیم- و برای این هم تا ممکن است ما باید با شدت

* - مبارزه ی «ایسکرا» با علف های هرز موجب شد که «رابوچیه دلو» علیه «ایسکرا» این حمله خشم آلود را بکند: «ولی برای «ایسکرا» تلاش های ناچیز عمال زوباتوف جهت «مجاز نمودن» جنبش کارگری بیشتر شاخص زمانست تا این حوادث عظیم (بهاره): این واقعیات درست گواه بر آنند که جنبش کارگری در نظر حکومت به میزان بسیار تهدیدآمیزی رسیده است» («دو کنگره»، ص ۲۷) گناه همه این ها به گردن «دگماتیزم» این متعصبینی است که «گوششان به فرامین آمرانه ی زندگی شنوا نیست». این ها با سماجت تمام می خواهند ساقه های یک ذره ای گندم را نادیده بگیرند و دارند با علف های هرز یک وجبی می جنگند! آیا این «احساس مخلوط و مخدوشی از دورنمای آینده ی جنبش کارگری روس» (همان جا ص ۲۷) نیست؟

بیشتری علیه آن ها پیکار نمائیم!). تنها راه حلی که باقی می ماند سازمان های پنهانی حرفه ای است و ما باید به کارگرانی که هم اکنون دارند در این راه قدم می گذارند (و ما در این باره اطلاع صحیح داریم) همه نوع یاری و مساعدت نمائیم. سازمان های حرفه ای نه فقط می توانند فایده ی هنگفتی در امر توسعه و تحکیم مبارزه ی اقتصادی برسانند، بلکه می توانند دستیاران مهمی هم برای تبلیغات سیاسی و تشکیلات انقلابی بشوند، برای رسیدن به این نتیجه و برای این که نهضت حرفه ای را که در کار آغاز شدن است به مجرائی که برای سوسیال دموکراسی مطلوب است سوق دهیم،- پیش از هر چیز لازم است مهمل بودن آن نقشه سازمانی را که اینک تقریباً پنج سال است اکونومیست های پتربورگ با آنور می روند به طور روشنی در نظر خود مجسم نمائیم. این نقشه، هم در «آئین نامه ی صندوق کارگران» منتشره در ماه ژوئیه سال ۱۸۹۷ («لیستک» «راپچه گو» شماره ی ۹- ۱۰ ص ۴۶- استخراج از شماره ۱ «رابوچایا میسل») و هم در «آئین نامه سازمان متحد کارگری» منتشره در ماه اکتبر سال ۱۹۰۰ (ورقه ی مخصوصی که در ساتکت پتربورگ چاپ شده و در شماره ی ۱ «ایسکرا» به آن اشاره شده است) بیان گردیده است. نقص عمده ی هر دوی این آئین نامه ها عبارت از تشریح جزئیات سازمان وسیع کارگری و مخلوط نمودن سازمان انقلابیون با آن است. آئین نامه دوم را که بهتر تهیه و تدوین شده است بگیریم. این آئین نامه مشتمل بر ۵۲ ماده می باشد: ۲۳ ماده ی آن ترتیب و طرز انجام کار و حدود وظایف «محمل های کارگری» را که در هر یک از فابریک ها تشکیل داده می شوند («و عده هر یک از ۱۰ نفر بیشتر نیست») و نیز «گروه های مرکزی (فابریکی)» را انتخاب می کنند شرح می دهد. در ماده ۲ گفته می شود که «گروه مرکزی بر تمام اموری که در فابریک یا کارخانه وی روی می دهد نظارت نموده و وقایع نگار حوادث فابریک است». «گروه مرکزی هر ماهه وضع صندوق را به تمام پرداخت کنندگان گزارش می دهد» (ماده ۱۷) و غیره. ۱۰ ماده به «سازمان ناحیه ای» تخصیص داده شده و ۱۹ ماده مربوط است به ارتباط

بی نهایت پیچیده ی «کمیته ی سازمان کارگری» با «کمیته ی اتحاد مبارزه ی سانکت پتربورگ» (که از طرف هر ناحیه و از طرف «گروه های اجرایی» یعنی «گروه های مبلغین و برای ارتباط با ولایات، و خارجه و برای اداره کردن انبارها و نشریات و صندوق» انتخاب می شوند).

سوسیال دموکراسی- «گروه های اجرایی» در مورد مبارزه ی اقتصادی کارگران! مشکل بود بتوان از این بهتر نشان داد که چگونه اندیشه ی یک اکونومیست از سوسیال دموکراتیزم به تردیونیویزم منحرف می گردد و چگونه او از هر نوع تصویری مبنی بر این که سوسیال دموکرات باید پیش از هر چیز در فکر ایجاد سازمانی از انقلابیون یعنی سازمانی باشد که بتواند بر تمام مبارزه ی آزادی بخش پرولتاریا رهبری کند، عاری است. سخن گفتن درباره ی «آزادی سیاسی طبقه کارگر»، و مبارزه علیه «خودسری تزاری» و در عین حال نوشتن این گونه آئین نامه ها برای سازمان، معنیش نداشتن هیچ گونه اطلاعی از وظایف حقیقی سیاسی سوسیال دموکراسی است. در هیچ یک از این پنجاه و اندی ماده کوچک ترین اثری هم از فهم این موضوع یافت نمی شود که تبلیغات سیاسی پر دامنه ای در میان توده ها لازم است تا تمام جوانب حکومت مطلقه ی روسیه و تمام سیمای طبقات گوناگون اجتماعی را در روسیه روشن سازد. نه تنها هدف های سیاسی بلکه حتی هدف های تردیونیونی نیز با چنین آئین نامه ای قابل اجرا نیست، زیرا هدف های تردیونیونی، سازمانی را برحسب حرفه ها ایجاب می نماید که به هیچ وجه اشاره ای هم به آن نشده است.

ولی تصور نمی رود هیچ چیز شاخص تر از ثقل و سنگینی حیرت انگیز تمامی این «سیستم» باشد که می کوشد هر فابریک جداگانه ای را به وسیله ی یک رشته دائمی از قواعد یکدست و به درجه ی مضحکی ناچیز و به وسیله ی سیستم انتخابات سه درجه ای، با «کمیته» متصل سازد. اندیشه ای که عرصه ی تنگ اکونومیزم آن را در منگنه ی خود فشرده است، در این جا با چنان جزئیاتی مربوط می شود که از سرپای

آن قرطاس بازی و پشت میزنشینی تراوش می کند، در عمل البته سه چهارم همه این ماده ها هرگز به کار نمی روند ولی در عوض، یک چنین سازمان «پنهانی» که در هر فابریک دارای گروه مرکزی می باشد کار ژاندارم ها را برای وارد ساختن ضربه های وسیع آسان می کند. رفقای لهستانی این مرحله از نهضت را که در آن همه سرمست تأسیس شبکه ی وسیعی از صندوق های کارگری بودند، طی کرده اند ولی خیلی زود از این فکر منصرف شدند زیرا دیدند که با این عمل فقط بهره ی فراوانی عاید ژاندارم ها می نمایند. اگر ما بخواهیم سازمان های دامنه دار کارگری داشته باشیم و بخواهیم در معرض ضربه های وسیع قرار گیریم و موجب خشنودی ژاندارم ها گردیم، باید سعی مان این باشد که این سازمان ها به هیچ وجه صورت رسمی نداشته باشند. ولی آیا در این صورت انجام وظیفه برای آن ها ممکن خواهد بود؟ اینک نظری به این وظایف بیافکنید: «... نظارت بر تمام اموری که در فابریک روی می دهد و وقایع نگار حوادث آن بودن» (ماده ۲ آئین نامه). آیا حتماً باید به این عمل صورت رسمی داد؟ آیا نمی شود این عمل را به وسیله ی درج اخبار در روزنامه های غیر علنی و بدون تشکیل دسته های مخصوصی برای انجام آن خیلی بهتر عملی نمود؟... «... رهبری بر مبارزه ای که کارگران برای بهبود وضعیت خود در کارخانه می نمایند» (ماده ۳ آئین نامه). باز هم لزومی به رسمیت ندارد. این را که کارگران در صدد خواستن چه چیزهائی هستند، هر مبلغی که اندکی فهمیده باشد از یک صحبت عادی می تواند کاملاً دریابد و پس از دریافت می تواند آن را به سازمان محدود و نه وسیع انقلابیون اطلاع دهد تا اوراق مربوط را برسانند. «... تشکیل صندوق... و اخذ ۲ کپک از هر روبل». (ماده ۹ آئین نامه). و سپس دادن گزارش ماهیانه وضعیت صندوق برای همه (ماده ۱۷)، اخراج اعضائی که حق عضویت نمی پردازند (ماده ۱۰) و غیره. این جا است که بهشت برین را به پلیس می دهند، زیرا چیزی آسان تر از این نیست که به تمام این امور مخفی «صندوق مرکزی فابریک» رخنه نموده پول ها را ضبط کنند و بهترین اشخاص را هم دستگیر نمایند. آیا بهتر نیست تمبرهای

یک کپکی یا دو کپکی دارای مهر سازمان معین (خیلی محدود و مخفی) منتشر شود یا بدون تمبر و جوهی گرد آورده شود و بعد روزنامه ی غیر علنی صورت حساب آن وجوه دریافتی را به وسیله ی رمز به چاپ رساند؟ در این صورت همان منظور حاصل می گردد و برای ژاندارم ها هم صد بار مشکل تر خواهد بود سر رشته را کشف نمایند.

من می توانستم برای روشن شدن بیشتر موضوع به بررسی این آئین نامه ادامه دهم ولی تصور می کنم همین قدر هم که گفته شده کافی است. وجود هسته ی کوچک به هم پیوسته ای از کارگران کاملاً مطمئن، آزموده و آبدیده، که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده و بر طبق تمام قواعد پنهانکاری کامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملاً می تواند، با استفاده از مساعدت کاملاً وسیع توده بدون داشتن هیچ گونه صورت رسمیتی، کلیه ی وظایفی را که بر عهده ی سازمان حرفه ای است انجام دهد و به علاوه آن را چنان که مطلوب سوسیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدین وسیله است که می توان علی رغم تمام ژاندارم ها، به تحکیم و توسعه ی جنبش حرفه ای سوسیال دموکراتیک نائل گردید.

به من اعتراض خواهند کرد که: سازمانی به این درجه lose* که به هیچ وجه صورت رسمیت به خود نگرفته باشد و حتی اعضای معلوم و ثبت شده نداشته باشد، نام سازمان نمی تواند به خود بگیرد. شاید این طور باشد. من پی نام نمی روم. ولی این «سازمان بدون عضو» هرچه که لازم است انجام خواهد داد و از همان آغاز امر ارتباط محکم تردیونیون های آینده ی ما را با سوسیالیسم تأمین خواهد نمود. و هر کس هم که در دوره ی حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کارگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رأی عمومی و غیره باشند، صاف و ساده، یک خیالباغ اصلاح ناپذیر است.

* - آزاد، وسیع - مترجم.

نتیجه ی اخلاقی که از این جا به دست می آید ساده است: اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم. خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین نموده هم هدف های سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم هدف های تردیونیونی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارم ها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آن گاه ما نه این هدف و نه آن دیگری هیچ یک را عملی نخواهیم کرد، از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط تردیونیونی هائی را از نوع زوباتف یا ازرف می توانم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.

آیا وظایف این سازمان انقلابیون اصولاً باید چه باشد؟ - در این باره ما اکنون مفصلاً بحث خواهیم کرد. ولی نخست یکی دیگر از قضاوت های کاملاً تئوریک تروریست خودمان را که باز هم در همسایگی کاملاً نزدیک اکونومیست ها قرار گرفته است (چه سرنوشت حزن انگیزی!) مورد بررسی قرار دهیم. در مجله ی «سواپودا» که برای کارگران چاپ می شود (شماره ی ۱) مقاله ای تحت عنوان «سازمان» درج گردیده که نگارنده ی آن می خواهد از آشنایان خود یعنی کارگران اکونومیست ایوانووزنسنسک دفاع نماید.

او می نویسد: «بد است وقتی که جماعت خاموش و جاهل است و جنبش از پائین بر نمی خیزد. مثلاً ملاحظه کنید: دانشجویان به مناسبت عید یا رسیدن تابستان از کوی دانشگاه به خانه های خود می روند. و جنبش کارگری متوقف می شود. آیا یک چنین جنبش کارگری که از کنار بتکان آید می تواند یک نیروی واقعی باشد؟ از کجا می تواند... هنوز راه رفتن با پای خود را نیاموخته باید زیر بازویش را گرفت. در همه ی کارها وضع بدین منوال است: دانشجویان که رفتند کار متوقف می ماند، قسمتی از سرشیر یعنی مستعدترین اشخاص را که گرفتند شیرترش می شود؛

«کمیته» را که بازداشت نمودند- تا کمیته ی جدیدی تشکیل شود باز هم خاموشی و سکوت حکم رواست؛ آن هم معلوم نیست چه کمیته ای تشکیل شود- شاید هیچ شباهتی هم به کمیته ی سابق نداشته باشد: آن یکی این طور می گفت این یکی عکس آن را می گوید. رابطه ی دیروز با امروز از دست می رود، تجربه گذشته درس آینده نمی شود. و علت همه ی این ها هم آنست که در عمق یعنی در میان جماعت ریشه دوانده نشده است، آن که کار می کند صد نفر ابله نیست بلکه ده نفر عاقل است. ده نفر را همیشه می توان به دام انداخت اما وقتی سازمان جماعت را فرا گیرد و همه ی کار ناشی از جماعت باشد،- آن وقت هیچ کس یارای آن را نخواهد داشت که جنبش را از بین ببرد» (ص-۶۳)

واقعیات صحیحاً شرح داده شده و خرده کاری ما بد تصویر نشده است. اما نتیجه گیری های آن، چه از لحاظ غیر عقلانی بودن و چه از لحاظ ناسنجیدگی سیاسی خود همان در خورد «رابوچایا میسل» است. این منتها درجه غیر عقلانی است زیرا نویسنده یک مسأله ی فلسفی و اجتماعی و تاریخی را درباره ی «ریشه» و «عمق» آن با یک مسأله ی فنی- سازمانی دائر به مبارزه ی بهتر علیه ژاندارم ها مخلوط می سازد. این منتها ناسنجیدگی سیاسی است زیرا نویسنده به جای این که علیه رهبران بد دست به دامان رهبران خوب شود، عموماً علیه رهبران دست به دامان «جماعت» می شود. همان طور که ایده ی تبدیل تبلیغات سیاسی به ترور تهییج کننده ما را از لحاظ سیاسی به عقب می کشاند، همان طور هم این موضوع به منزله ی کوششی است برای عقب کشاندن ما از لحاظ سازمانی. راستش اینست که من در خود یک *embarras de richesses** واقعی احساس می کنم و نمی دانم تجزیه و تحلیل این اباطیلی را که «سوابودا» به ما عرضه می دارد از کجا شروع نمایم. برای وضوح مطلب سعی می کنم از یک مثال شروع کنم. آلمانی ها را بگیرید. امیدوارم منکر این

*- از فرط وفور در مضیقه بودن- مترجم.

نشوید که سازمان آن ها جماعت را فرا می گیرد، همه ی کار ناشی از جماعت است، جنبش کارگری راه رفتن با پای خود را یاد گرفته است؟ در عین حال ببینید چگونه این جماعت میلیونی به آن «ده نفر» پیشوای با تجربه ی سیاسی خویش ارزش می دهد و چقدر سخت و محکم از آن ها پشتیبانی می کند! بارها می شد که در پارلمان نمایندگان احزاب متخاصم به سوسیالیست ها طعنه می زدند که: «عجب دموکرات های خوبی هستید! جنبش طبقه ی کارگر برای شما فقط حرف است... والا در عمل میدان داری با همان یک مشت سردسته است. سال می گذرد، ده سال می گذرد باز همان بیل و همان لیکنخت سر کارند. این نمایندگان شما که به اصطلاح از طرف کارگران انتخاب شده اند از مأمورینی هم که امپراتور تعیین می کند تغییر ناپذیرترند!». لیکن آلمانی ها این تلاش های عوام فریبانه را که برای برانگیختن «جماعت» در مقابل «سردسته ها» و دامن زدن غریزه های ناپسندیده و شهرت طلبانه در جماعت و از بین بردن استواری و پایداری جنبش به وسیله ی سلب اعتماد توده ها نسبت به «ده نفر عاقل» به عمل می آمد، فقط با لبخند تحقیرآمیز استقبال می کردند. فکر سیاسی آلمان ها اکنون به قدر کفایت تکامل یافته و اندوخته ی کافی از آزمایش سیاسی دارند تا به این موضوع پی ببرند که در جامعه ی کنونی برای هیچ طبقه ای اگر یک «ده نفر» پیشوای با قریحه و استعداد (اشخاص با قریحه و استعداد هم صدتا صدتا به دنیا نمی آیند)، کارآموده، از لحاظ حرفه ی خود آماده، در مکتب طولانی تعلیم گرفته و با همدیگر هم آهنگ نداشته باشد، مبارزه ی پایدار ممکن نخواهد بود. آلمان ها هم در بین خود عوام فریبانی را دیده بودند که به «صدها ابله» تملق گفته آن ها را بالا دست «ده عاقل» قرار می دادند و به «مشت پولادین» توده خوش آیند می گفتند و آن را (مانند موسست و یا هاسلمان) برای اعمال «انقلابی» ناسنجیده تحریک می کردند و بر ضد پیشوایان با استقامت و پایدار تخم عدم اعتماد می کاشتند و فقط در سایه ی مبارزه سرسخت و آشتی ناپذیری علیه همه و هرگونه عناصر عوام فریب درون سوسیالیزم بود که سوسیالیزم آلمان تا این درجه

رشد نمود و مستحکم شد. آن وقت در چنین دورانی که تمام بحران سوسیال دموکراسی روس معلول آن است که توده هائی که به خودی خود بیدار شده اند فاقد رهبران به قدر کفایت آماده، ترقی کرده و آزموده هستند، خردمندانی پیدا می شوند که با ژرف اندیشی بهلولی خویش بزرگوارانه اظهار می دارند: «بد است وقتی که جنبش از پائین بر نمی خیزد!»

این که «کمیتة ی دانشجویان به درد نمی خورد و پایدار نیست» کاملاً حرف حسابی است. ولی از این جا چنین بر می آید که کمیتة ای مرکب از انقلابیون حرفه ای لازم است و در این مورد هیچ فرقی نمی کند که آن شخصی که خود را انقلابی حرفه ای بار می آورد دانشجو باشد یا کارگر. اما شما چنین نتیجه گیری می کنید که جنبش کارگری نباید از کنار به تکان آید! شما، بنابر ساده لوحی سیاسی خودتان، احساس هم نمی کنید که به نفع اکونومیست های ما و خرده کارهای ما کار می کنید. اجازه بدهید پرسیم که این «تکانی» که از جانب دانشجویان ما به کارگران وارد آمده چه بوده است؟ تنها آن بوده است که دانشجو اطلاعات جسته گریخته ای را که از سیاست داشت و خرده ریزه هائی را که از ایده های سوسیالیستی عایدش شده بود (زیرا غذای عمده ی فکری دانشجوی امروزی- مارکسیزم عننی است که آن هم چیزی جز القباء و خرده ریزه هائی از مارکسیزم نمی تواند بدهد) برای کارگر می برد. تازه یک چنین «تکان از کنار» هم در جنبش ما چندان زیاد نبوده، بلکه برعکس خیلی کم و به حد شرم آور و ننگینی کم بود زیرا که ما با اصراری بیش از حد در شیره خود می جوشیدیم و در قبال «مبارزه ی اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت»، که یک مبارزه ی بدوی است، بی اندازه برده وار سر فرود می آوردیم. برای دادن یک چنین «تکانی» ما انقلابیون حرفه ای باید هم خود را صد باز بیشتر مصروف نمائیم و مصروف خواهیم کرد. لیکن شما همانا به این علت که اصطلاح زشتی مانند «تکان از کنار» را به کار می برید که ناگزیر باعث سلب اعتماد کارگر (و یا لااقل کارگری که به اندازه ی خود شما عقب مانده باشد) از کلیه ی کسانی خواهد شد که از

بیرون برای وی دانش سیاسی و آزمایش انقلابی می آورند و ناگزیر این تمایل غریزی را در وی به وجود می آورد که دست رد به سینه ی همه ی اشخاص بزند، عوام فریب هستید و عوام فریب ها هم بدترین دشمنان طبقه ی کارگرند.

آری، آری! عجله نکنید و داد و فریاد راه نیندازید که من «شیوه های نارقیفانه نی» در جروبحث به کار می برم! من حتی این تصور را به فکر خود هم راه نمی دهم که درباره ی پاکی نیت شما شک و تردیدی بکنم، من اکنون گفتم که تنها به علت ساده لوحی سیاسی هم می توان عوام فریب شد. ولی من نشان دادم که شما به درجه عوام فریبی تنزل کرده اید و من هرگز از تکرار این که عوام فریب ها بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. این که گفته می شود بدترین بدان علت است که آن ها محرک غریزه های ناپسند در جماعت می باشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست این دشمنان را که به سمت دوستان آن ها به میدان می آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می آیند بشناسند. بدترین- بدان علت است که در دوران پراکندگی و تزلزل، در دورانی که جنبش ما تازه دارد سر و صورت به خود می گیرد چیزی آسان تر از آن نیست که جماعت راعوام فریبانه به راهی سوق دهند که بعدها فقط تلخ ترین آزمایش ها می تواند وی را به خطای خویش آگاه سازد. به این جهت است که شعار کنونی یک نفر سوسیال دموکرات فعلی روس باید مبارزه ی قطعی خواه علیه «سوابودا» باشد که به درجه ی عوام فریبی تنزل می نماید و خواه بر ضد «رابوچیه دلو» که نیز به درجه ی عوام فریبی تنزل می نماید (در این باره در ذیل مفصلاً بحث خواهد شد)*.

* - در این جا فقط این موضوع را گوشزد می نمائیم که آن چه ما در خصوص «تکان از کنار» و راجع به همه قضاوت های بعدی «سوابودا» در مورد سازمان گفته ایم تماماً به همه ی اکونومیست ها و از آن جمله به «رابوچیه دلوئی ها» نیز مربوط است، زیرا آن ها عده ای همان نظریات را در مورد مسائل سازمانی فعالانه موعظه و از آن دفاع می کردند و عده ای هم به سوی این نظریات می لغزیدند.

«به دام انداختن ده نفر عاقل آسان تر است تا صد نفر ابله». این حقیقت درخشان (که در ازاء آن همیشه صد نفر ابله برای شما کف خواهد زد) فقط برای آن به خودی خود واضح به نظر می رسد که شما ضمن جریان استدلال، از شاخی به شاخ دیگر پریدید. شما صحبت خود را از به دام افتادن «کمیت» و «سازمان» شروع نمودید و به آن ادامه هم می دهید ولی اکنون به مسأله ی دام افتادن «ریشه های» جنبش «در عمق» پریده اید. البته جنبش ما فقط بدان علت که صدها و صدها هزار ریشه در عمق دارد به دام افتادنی نیست ولی صحبت که ابدأ بر سر این موضوع نبود. از لحاظ «ریشه در عمق داشتن» اکنون هم، با وجود تمام خرده کاری ما، نمی توانند ما را «به دام اندازند» ولی با این حال ما از دام افتادن «سازمان ها»، که در نتیجه ی آن هرگونه ادامه کاری جنبش از بین می رود، شکایت داریم و نمی توانیم هم نداشته باشیم. ولی حال که شما موضوع «به دام افتادن» سازمان ها را به میان می آورید و از آن عدول نخواهید کرد لذا من به شما می گویم که دام افتادن ده نفر عاقل به مراتب دشوارتر از صد نفر ابله است. و هر قدر هم که شما جماعت را به علت روش «ضد دموکراتیزم» و غیره من علیه من برانگیزید باز من از این تز دفاع خواهم کرد. کلمه ی «عاقل ها» را از لحاظ سازمانی، چنان که من بارها خاطر نشان نموده ام، تنها باید شامل انقلابیون حرفه ای دانست اعم از این که از دانشجویان باشند یا از کارگران. این است که من جداً معتقدم که ۱) بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می کنند هیچ گونه جنبش انقلابی نمی تواند پایدار باشد؛ ۲) هر قدر دامنه ی توده ای که خود به خود به مبارزه جلب می شود و پایه ی جنبش راتشکیل می دهد و در آن شرکت می ورزد وسیع تر باشد همان قدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر می گردد و همان قدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همان قدر برای عوام فریب های مختلف آسان تر است که قشرهای عقب مانده را از راه در ببرند)؛ ۳) چنین سازمانی باید به طور عمده عبارت از کسانی باشد که به طور حرفه ای به فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند؛ ۴) در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب

اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جانی که در آن تنها اعضای شرکت نمایند که به طور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای به دست آورده باشند، همان قدر هم «دام افتادن» این سازمان دشوارتر خواهد بود و - ۵) همان قدر هم هیئت ترکیبی افراد، خواه از طبقه ی کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و به طور فعال در آن کار کنند، وسیع تر می شود.

به اکونومیست ها، تروریست ها و «اکونومیست- تروریست های» * خودمان تکلیف می کنم این تزه را، که من اینک درباره ی دوتای آخری آن به بحث می پردازم، تکذیب نمایند. موضوع سهولت دام افتادن «ده عاقل» و «صد ابله» به همان موضوعی که قبلاً بررسی شد منجر می شود و آن این که آیا، در صورت ضرورت یک پنهان کاری اکید، ایجاد یک سازمان توده ای امکان دارد یا نه. یک سازمان وسیع را ما هیچ گاه از حیث پنهان کاری نمی توانیم به آن درجه ی اعلایی که بدون آن اصلاً درباره ی مبارزه ی استوار و متداوم با حکومت جای سخنی

* - در مورد «سوابودا» شاید این اصطلاح از اصطلاح پیشین صحیح تر باشد، چون که در رساله ی «احیاء انقلابی گری» از تروریزم دفاع می شود و در مقاله ی مورد بحث از «اکونومیزم». درباره ی «سوابودا» به طور کلی می توان گفت که- تمایلی آتشینی دارد ولی بختش یاری نمی کند بهترین مقدمات کار و بهترین نیات ولی حاصل کار در هم فکری، و علت عمده این در هم فکری آنست که «سوابودا» از ادامه کاری در امور سازمانی دفاع می کند ولی نمی خواهد راجع به ادامه کاری در فکر انقلابی و تئوری سوسیال دموکراسی چیزی بداند. کوشش برای زنده کردن فرد انقلابی حرفه ای («احیای انقلابی گری») و برای حصول این مقصود اولاً پیشنهاد ترور تهیج کننده و ثانیاً پیشنهاد ایجاد «سازمانی از کارگران میانه حال» نمودن («سوابودا» شماره ۱ ص ۶۶ و صفحه بعدی)، سازمانی که کمتر «از کنار به تکان آیند»، در حقیقت معنایش اینست که انسان برای گرم کردن منزل خویش تمام در و تخته های خود منزل را بشکند.

هم نمی تواند در میان باشد برسائیم. تمرکز تمام وظایف پنهان کاری در دست حتی المقدور عده ی قلیلی از انقلابیون حرفه ای هم به هیچ وجه به معنای آن نیست که این ها «به جای همه فکر خواهند کرد» و جماعت در جنبش شرکت فعال نخواهد داشت. برعکس، این انقلابیون حرفه ای بیش از پیش به توسط خود جماعت پیش کشیده خواهند شد زیرا جماعت آن وقت خواهد دانست که گرد آمدن یک چند نفر دانشجو و یک عده کارگری که مبارزه ی اقتصادی می نمایند برای تشکیل «کمیته»، کافی نیست، بلکه سال ها لازم است تا شخص، خود را به مثابه یک انقلابی حرفه ای پرورش دهد و آن وقت جماعت دیگر تنها درباره ی خرده کاری نه بلکه همانا درباره ی چنین پرورشی «فکر خواهد کرد». تمرکز وظائف پنهان کاری سازمان، ابدأ به معنی تمرکز تمام وظائف جنبش نیست. شرکت فعال توده ی بسیار وسیع در امور مطبوعات غیر علنی از این که «ده نفر» انقلابی حرفه ای وظائف پنهان کاری این کار را در دست خود متمرکز سازند، کمتر نشده بلکه ده برابر قوی تر خواهد شد. بدین طریق و فقط بدین طریق ما موفق خواهیم شد که قرانت مطبوعات غیر علنی، همکاری در امور این مطبوعات و حتی تا اندازه ای انتشار آن جنبه ی پنهانی خود را تقریباً از دست بدهد، زیرا پلیس به زودی درک خواهد نمود که تعقیب قضائی و اداری هر نسخه ی نشریات، که هزاران نسخه از آن پخش می شود عبث و غیرممکن است. و این نه تنها در مورد مطبوعات بلکه در مورد تمام کارهای جنبش و حتی نمایشات هم صدق می کند. از این که «ده نفری» از انقلابیون آزموده، که تعلیماتشان از نظر حرفه ای کمتر از پلیس نیست، تمام امور پنهان کاری را اعم از تهیه ی اوراق، طرح نقشه تقریبی، تعیین دسته ی رهبران برای هر ناحیه ی شهر، برای هر برزن کارگری، برای هر مدرسه و غیره در دست خود تمرکز دهند، شرکت بسیار فعال و پردامنه ی توده نه فقط آسیبی نخواهد دید بلکه برد بسیاری هم خواهد داشت (من می دانم که به من راجع به «دموکراتیک نبودن» نظریه ام اعتراض خواهند نمود، ولی به این اعتراض به کلی غیرعاقلانه در پائین مفضلاً پاسخ خواهم داد). تمرکز

پنهانی ترین وظایف در دست یک سازمان انقلابیون، دامنه و مضمون فعالیت توده تمام و کمالی از سازمان های دیگر را که برای جمعیت وسیع در نظر گرفته شده و از این رو حتی المقدور کمتر دارای صورت رسمی است و کمتر پنهان گشته، یعنی فعالیت اتحادیه های حرفه ای کارگران، محفل های خودآموزی کارگران و قرانت نشریه های غیر علنی و محفل های سوسیالیستی و هم چنین دموکراتیک را در میان کلیه ی قشرهای دیگر اهالی و غیره سست ننموده بلکه قوی می سازد. یک چنین محفل ها و اتحادیه ها و سازمان هائی در همه جا به تعداد بسیار زیاد و با وظائف کاملاً گوناگون لازم است، ولی بی معنی و زیان بخش خواهد بود اگر ما آن ها را با سازمان انقلابیون مخلوط سازیم، خط فاصل بین آن ها را بزدا کنیم و ذهن توده را، که اصولاً به طور غیرقابل تصویری مشوب شده، در مورد این موضوع که برای «اداره کردن» جنبش توده ای افرادی لازمند که به خصوص فعالیت سوسیال دموکراتیک را تماماً پیشه ی خود قرار داده باشند و نیز در مورد این موضوع که چنین افرادی باید با شکیبائی و سرسختی خود را انقلابیون حرفه ای پار بیاورند، کور نماییم.

آری، در این مورد اذهان به طور غیرقابل تصویری مشوب شده است. گناه عمده ی ما از لحاظ سازمانی این است که با خرده کاری خود حیثیت یک نفر انقلابی را در روسیه بر باد داده ایم. کسی که در مسائل تنوریک سست و مردد و دائره ی نظرش محدود باشد و برای برانت سستی خود به جریان خود به خودی توده استناد نماید، و بیشتر به منشی تردیونیون شبیه باشد تا به یک سخنور توده ای و قادر نباشد نقشه ی وسیع و جسورانه ای را پیشنهاد کند که حتی حریف را هم وادار به احترام نماید، کسی که در هنر حرفه ای خویش- یعنی در مبارزه علیه پلیس سیاسی- ناشی و بی مهارت باشد،- چنین کسی- ببخشید! انقلابی نیست بلکه خرده کار ناچیزی است.

بگذار هیچ یک از پراتیسین ها برای این کلمه ی زنده از من نرنجد، زیرا مادام که مطلب بر سر ناآمادگی است من آن را پیش از همه منسوب به خودم می دانم. من در محفل کار می کردم^{۳۹} که مسائل بسیار وسیع و پردامنه ای را در جلو خویش قرار

داده بود و همه ی ما اعضای محفل، از علم به این که در چنین موقع تاریخی دچار خرده کاری هستیم به طور دردناکی زجر می کشیدیم زیرا این در زمانی بود که، با تغییر عبارت در یک گفته ی مشهور، می شد گفت که: سازمانی از انقلابیون به ما بدهید- ما روسیه را واژگون می کنیم! و از آن وقت به بعد هر قدر من آن حس سوزان شرمندگی را که در آن موقع داشتیم بیشتر به یاد می آوردم، همان قدر تلخی و مرارت بیشتری بر ضد آن سوسیال دموکرات های دروغینی، که با مواظظ خودشان «فرد انقلابی را لکه دار می سازند» و نمی فهمند که وظیفه ی ما دفاع از تنزل یک فرد انقلابی تا درجه ی خرده کار نیست بلکه ارتقاء افراد خرده کار تا مقام افراد انقلابی است- در دلم توده می شد.

د) دامنه فعالیت سازمانی

به طوری که در فوق دیدیم ب- اف درباره ی «عدم تکاپوی نیروهای انقلابی قادر به عمل که نه تنها در پتربورگ بلکه در کلیه نقاط روسیه نیز احساس می گردد» صحبت می کرد. تصور نمی رود کسی این واقعیت را مورد انکار قرار دهد. اما تمام صحبت در اینست که این مطلب را چگونه توضیح دهیم؟ ب- اف می نویسد:

«ما در پی کشف علل تاریخی این پدیده نمی رویم؛ فقط این را باید بگوئیم که جامعه ای که در نتیجه یک ارتجاع سیاسی طولانی دچار فساد معنوی شده و به واسطه ی تغییرات اقتصادی که روی داده و می دهد متلاشی گشته است تعداد بی نهایت کمی از افرادی که قادر به عمل انقلابی باشند از میان خود بیرون می دهد؛ طبقه ی کارگر با بیرون دادن کارگران انقلابی تا اندازه ای صفوف سازمان های غیر علنی را تکمیل می سازد،- لیکن عده ی این گونه انقلابیون نیازمندی های وقت را برآورده نمی کند، به ویژه این که کارگری که ۱۱ ساعت و نیم در کارخانه گرفتار است، بنابر موقعیت خویش، کاری را که به طور عمده می تواند انجام دهد عبارت از وظائف یک نفر مبلغ است؛ و اما سنگینی عمده کار ترویج و تشکیلات و در دسترس

قرار دادن نشریه های غیر علنی و نسخه برداری از آن، نشر شب نامه ها و غیره ناچار بر دوش قوای بی نهایت جزئی روشن فکران خواهد افتاد» (رابوچیه دلو» شماره ی ۶ ص ۳۸-۳۹).

ما در بسیاری از این موارد با این عقیده ی ب- اف و خصوصاً با سخنانی که ما روی آن ها تکیه کرده ایم موافق نیستیم؛ سخنان مذکور با برجستگی مخصوصی نشان می دهند که ب- اف که (مانند هر پراتیسین کم و بیش تفکر کرده ای) از خرده کاری ما زجر دیده است چون تحت فشار اکونومیزم است نمی تواند راه رهائی از این وضع تحمل ناپذیر را بیابد. نه خیر، جامعه بی نهایت زیاد افراد قادر به «عمل» بیرون می دهد منتها ما قادر نیستیم تمام آن ها را مورد استفاده قرار دهیم. موقعیت باریک و گذرنده ی جنبش ما را با این کلمات می توان فرموله نمود: آدم نیست و - آدم فراوان است. آدم فراوان است چون که هم طبقه ی کارگر و هم قشرهای بیش از پیش مختلف جامعه هر سال به طور روزافزونی از بین خود اشخاص ناراضی، مایل به اعتراض و کساتی راببرون می دهند که آماده اند هر چه از دستشان بر می آید به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه مساعدت نمایند. حکومتی که شاقی و تحمل ناپذیر بودن آن را هنوز تمام افراد درک نمی کنند ولی برای توده ای که روزبروز وسعت آن بیشتر می شود با حدتی روز افزون محسوس است. در عین حال آدم نیست چون که رهبر وجود ندارد، پیشوایان سیاسی وجود ندارند، اشخاص دارای قریحه ی تشکیلاتی وجود ندارند که قادر باشند موجبات چنان فعالیت پر دامنه و در عین حال واحد و هم آهنگی را فراهم نمایند که در سایه آن بتوان از هر قوه ولو جزئی استفاده نمود. «رشد و تکامل سازمان های انقلابی» نه فقط از رشد جنبش کارگری عقب است، چیزی که ب- اف هم آن را اذعان دارد، بلکه از رشد جنبش عمومی دموکراتیک تمام قشرهای توده هم عقب مانده است. (گرچه ب- اف در حال حاضر شاید این قسمت را هم به عنوان مکمل استنتاج خود، می پذیرفت). دامنه ی کار انقلابی نسبت به زیربنای وسیع خود به خودی جنبش بسی محدود و در زیر منگنه ی تنوری بی بند و

بار «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» سخت در حال فشار است. و حال آن که اکنون نه فقط مبلغین سیاسی بلکه سازمان دهندگان سوسیال دموکرات هم باید «میان تمام طبقات اهالی بروند* . تصور نمی رود ولو یک پراتیسین هم در این موضوع شبیهه ای به خود راه دهد که سوسیال دموکرات ها می توانند هزارها از وظائف بسیار کوچک کار سازمانی خود را بین نمایندگان جداگانه ی طبقات بسیار گوناگون تقسیم نمایند. نقص تخصص -یکی از بزرگ ترین نقایص کار فنی ماست که ب- اف هم با سوز گداز فراوان و به حق از آن شکایت دارد. هر قدر «عملیات» جداگانه ی کار مشترک خردتر باشد همان قدر بیشتر می توان اشخاصی را که قادر به اجرای این گونه عملیات هستند (ولی اکثراً به هیچ وجه قادر نیستند انقلابیون حرفه ای گردند) پیدا کرد و همان قدر برای پلیس دشوارتر است همه این «کارکنان خرد» را «به دام اندازد» و همان قدر برای وی دشوارتر است برای شخصی که در مقابل جرم ناقابل گرفتار شده است «پرونده ای» درست کند که به مخارج «تأمیناتیش» بی آزد. و اما راجع به تعداد اشخاصی که آماده اند به ما مساعدت نمایند در فصل پیشین هم ما تغییرات عظیمی را که از این لحاظ طی این مدت تقریباً پنج ساله به وجود آمده خاطر نشان نموده ایم. لیکن از طرف دیگر هم برای این که همه ی این کارهای بسیار کوچک در یک جا مجتمع شود و هم برای این که خود جنبش، همراه با وظائف جنبش، قطعه قطعه نشود و هم برای این که به اجراکننده ی وظائف کوچک ایمان به لزوم و اهمیت کار وی یعنی ایمانی که بدون آن مجری هرگز

* - مثلاً اخیراً در میان نظامیان بی شک و شبیه جنب و جوش دموکراتیکی دیده می شود که تا اندازه ای نتیجه ی وقوع مکرر مبارزه در خیابان ها علیه «دشمنانی» از قبیل کارگران و دانشجویان می باشد. همین که قوای موجوده اقتضا نماید ما حتماً باید به ترویج و تبلیغ میان سربازان و افسران و به ایجاد «سازمان های نظامی» در داخل حزب خود توجه بسیار جدی مبذول داریم.

کار نخواهد کرد* - تلقین گردد،- برای همه ی این ها همانا سازمان محکمی از انقلابیون کارآموده لازم است. با بودن چنین سازمانی، هر قدر که این سازمان پنهان تر باشد، همان قدر هم ایمان به نیرومندی حزب محکم تر و دامنه ی آن وسیع تر می شود- و ما نمی دانیم که در جنگ مهم تر از همه این است که ایمان به نیروی خود، نه فقط به ارتش خودی بلکه به دشمن و تمام عناصر بی طرف نیز تلقین گردد؛ بی طرفی دوستانه گاهی کار را یک طرفی می کند. با بودن چنین سازمانی که بر پایه ی محکم تنوریک قرار گرفته و دارای ارگان سوسیال دموکراتیک باشد، ترس این نمی رود که عناصر متعددی که از «کنار» جنبش جلب شده اند جنبش را از راه خود منحرف سازند (برعکس همانا در حال حاضر که خرده کاری حکمفرما است

* - به خاطر دارم که رفیقی برابم نقل می کرد چگونه یک نفر بازرس فابریک که آماده بود به سوسیال دموکراسی همراهی نماید و همراهی هم می کرد به تخریب شکایت می نمود که نمی داند آیا «اطلاعات» وی به مرکز حقیقی انقلابی می رسد یا نه و یاری او تا چه درجه لازم است و تا چه درجه ای خدمات کوچک جزئی وی ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. هر پراتیسنی البته از این گونه اتفاقات بارها دیده است و می داند که چگونه خرده کاری ما، متفقین ما را از دست ما می گرفته است و حال آن که این خدمات را که به طور جدا جدا «جزئی» ولی ارزش مجموع آن ها از حد فزون است نه تنها مستخدمین و مأمورین فابریک بلکه مستخدمین پست و راه آهن و گمرک و کسانی از میان اشراف و کشیش ها و از همه ی بخش های دیگر و حتی از پلیس و دربار هم ممکن بود به ما بکنند و می کردند! اگر ما حالا دارای یک حزب واقعی و یک سازمان حقیقتاً مبارز انقلابیون می بودیم، کار تمام این «مددکاران» را یکسره نمی کردیم، عجله نمی داشتیم که همیشه و حتماً آن ها را به قلب «کارهای غیر علنی» بکشیم، بلکه برعکس، در نظر می گرفتیم که بسیاری از دانشجویان به عنوان «مددکار» یعنی مأمور دولت بیشتر می توانند به حزب فایده برسانند تا به عنوان انقلابیون «کوتاه مدت». و لذا آن ها را حفظ می کردیم و حتی مخصوصاً اشخاصی را برای چنین وظایفی تهیه و آماده می نمودیم. اما تکرار می کنم که این تاکتیک را فقط سازمانی که کاملاً پایدار و از حیث قوای فعال کمبودی نداشته باشد می تواند به کار برد.

ملاحظه می‌نماییم که چگونگی بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌ها، به تصور این که فقط آن‌ها سوسیال‌دموکرات هستند، جنبش را به راه «Credo» می‌کشانند. خلاصه کلام این که تخصص ناگزیر تمرکز را ایجاد و به نوبه خود بی‌چون و چرا آن را طلب می‌نماید.

اما خود همان‌ب- اف که به این خوبی لزوم کامل تخصص را توصیف کرده است، در قسمت دوم قضاوت فوق‌الذکر به عقیده‌ی ما برای این تخصص ارزش کافی قائل نمی‌شود. او می‌گوید تعداد انقلابیون کارگر کافی نیست. این حرف کاملاً صحیح است و ما باز هم تأکید می‌نماییم که «اطلاع‌ذی‌قیمت کسی از نزدیک ناظر جریان است» نظر ما را نسبت به علل بحران کنونی در سوسیال‌دموکراسی و بالنتیجه نسبت به وسایل علاج آن کاملاً تأیید می‌کند. به طور کلی نه فقط انقلابیون بلکه کارگران انقلابی هم از جنبش خود به خودی توده‌های کارگر عقب‌اند. و این واقعیت حتی از نقطه‌ی نظر «عملی» نه فقط مهملی بلکه جنبه‌ی سیاسی ارتجاعی آن «اصول‌تعلیم و تربیتی» را نیز، که هنگام بحث در اطراف مسأله‌ی وظائف ما نسبت به کارگران این قدر زیاد به رخ به می‌کشند، به بارزترین وجهی تأیید می‌نماید. این واقعیت گواه بر آن است که نخستین و مبرم‌ترین وظیفه‌ی ما اینست که به پرورش کارگران انقلابی که از لحاظ فعالیت حزبی در همان سطح روشن‌فکران انقلابی قرار دارند کمک‌نماییم (ما روی کلمات: از لحاظ فعالیت حزبی، تکیه می‌کنیم زیرا از دیگر لحاظ رسیدن کارگران به این سطح اگر چه ضروری است؛ ولی چندان آسان و چندان حتمی نیست). بنابراین دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران را تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم. نه این که، آن‌طور که اکونومیست‌ها مایلند، خودمان حتماً تا سطح «توده‌کارگر» و یا آن‌طور که «سوابودا» می‌خواهد تا سطح «کارگران میانه‌حال» تنزل‌نماییم («سوابودا» در این مورد پا به پله‌ی دوم «اصول‌تعلیم و تربیت» اکونومیستی گذارده است). فکر من دور از آنست که لزوم نشریات عامه‌فهم را برای کارگران و لزوم نشریات به‌ویژه عامه‌فهم (البته نه نشریات بازاری) را برای

کارگران مخصوصاً عقب مانده انکار نمایم. ولی آن چه مرا مشمنز می سازد اینست که دائماً اصول تعلیم و تربیت را با مسائل سیاست و سازمان مخلوط می نمایند. آقایان حامیان «کارگر میانه حال»، شما با این تمایل خود که می خواهید حتماً هنگام صحبت بزرگوارانه قامت خود را خم نمائید، قبل از این که درباره ی سیاست کارگری و یا سازمان کارگری با کارگران سخنی گفته باشید بیشتر به آن ها توهین کرده اید. بیائید درباره ی چیزهای جدی با قامت راست حرف بزنید و علم تعلیم و تربیت را به معلمین حواله نمانید نه این که به سیاسیون یا سازمان دهندگان! مگر میان روشن فکران نیز پیش قدم و «میانه حال» و «توده» وجود ندارد؟ مگر همه برای روشن فکران نیز نشریه های عامه فهم را ضروری نمی دانند و مگر این نشریات نوشته نمی شود؟ ولی بیائید فرض کنید که در مقاله ی راجع به سازمان دانشجویان یا دانش آموزان، نویسنده، مثل این که یک کشف نوینی کرده باشد، مکرر بگوید که پیش از هر چیز سازمانی از «دانشجویان میانه حال» لازم است. یقین است که چنین نویسنده نی را مسخره می کنند و حق هم خواهند داشت. به وی خواهند گفت که: شما آن خرده ایده های سازمانی خود را، اگر دارید، به ما بدهید آن وقت ما خودمان معلوم می کنیم که کدام از ما «میانه حال»، کدام بالاتر و کدام پائین تر است. ولی اگر شما از خود دارای خرده ایده هائی برای سازمان نیستید، آن وقت تمام این غم خواری های شما در حق «توده» و «میانه حالان» فقط چیز ملال آوری خواهد بود. بالاخره باید بفهمید که خود مسائل «سیاست» و «سازمان» به قدری جدی است که صحبت درباره ی آن ها هم باید کاملاً جدی باشد: می توان و باید کارگران (هم چنین دانشجویان و دانش آموزان) را طوری آماده نمود که درباره ی این مسائل با آنان بتوان بحث کرد، ولی حال که شما به بحث درباره ی این مسائل آغاز نمودید، پس پاسخ های صحیح

بدهید، به سوی «میانه حالان» و یا «توده» به قهقرا نروید و با لطفه گونی یا عبارت پردازی گریبان خود را خلاص نکنید*.

کارگر انقلابی نیز برای آن که کاملاً آماده ی کار خود گردد باید انقلابی حرفه ای شود. از این رو این گفته بـ. اف صحیح نیست که چون کارگر ۱۱ ساعت و نیم در فابریک سرگرم کار است بنابراین در مورد سایر وظائف انقلابی (به جز تبلیغات) «ناچار سنگینی عمده کار بر دوش قوای بی نهایت جزئی روشن فکران خواهد افتاد». این امر به هیچ وجه از روی «ناچاری» صورت نمی گیرد، بلکه علت آن عقب ماندگی ماست، زیرا که ما به وظیفه ی خود پی نبرده ایم. وظیفه ی ما عبارت از این است که به هر کارگری که دارای استعداد برجسته ایست یاری نماییم تا به یک مبلغ حرفه ای، سازمان دهنده، مروج، موزع و نشریه ها و غیره و غیره تبدیل گردد. در این مورد ما به طرز کاملاً ننگ آوری نیروی خود را تلف می کنیم و نمی توانیم آن چیزی را که باید با دلسوزی خاصی رشد و پرورش دهیم محافظت نماییم. نظری به آلمانی ها بیفکنید: قوای آن ها صدمبار از ما بیشتر است ولی آن ها به وجه نیکویی می فهمند که مبلغین حقیقتاً با استعداد و غیره از میان عناصر «میانه حال» چندان زود به زود هم به وجود نمی آیند. بنابراین فوراً سعی می کنند هر کارگر با استعدادی

* - «سوابودا»، شماره ی ۱، مقاله ی «سازمان»، ص ۶۶: «بپیکر عظیم کارگری با گام های سنگین خویش راه را برای تمام خواست هائی که به نام کار روسیه (کلمه ی کار حتماً با حرف بزرگ شروع می شود!) به میان کشیده می شود همواره خواهد نمود». همین مؤلف بانک می زند که: «من هرگز نسبت به روشن فکران نظر خصومت آمیزی ندارم، اما... (این اما همان امائی است که شچدرین آن را با این عبارت ترجمه کرده است: گوش بالاتر از پیشانی نمی روید!)... «اما من همیشه فوق العاده عصبانی می شوم وقتی که کسی می آید و یک مشت سخنان بسیار زیبا و شیوا می گوید و می خواهد که این سخنان را به عنوان زیبایی و خواص دیگر خودش (او؟) تلقی نمایند»... (ص- ۶۲). آری، من هم از این موضوع «همیشه فوق العاده عصبانی می شوم»...

را در شرایطی قرار دهند که استعدادهای وی کاملاً رشد نموده و کاملاً به کار برده شود: او را به مبلغ حرفه ای بدل می کنند، فعالیت وی را از یک فابریک به تمام رشته های صنعت و از یک محل به تمام کشور توسعه می دهند و بدین طریق او را تشویق می کنند تا میدان عمل خود را وسیع تر نماید. او در حرفه خویش تجربه و چالاکي به دست می آورد، دایره ی معلومات و دانش خود را وسیع تر می نماید، پیشوایان برجسته ی سیاسی نقاط دیگر و نیز احزاب دیگر را از نزدیک مشاهده می کند، می کوشد که خودش هم به همان پایه برسد و معلومات محیط کارگری و ایمان و اعتقاد سوسیالیستی خود را با آن تعلیمات حرفه ای، که پرولتاریا بدون آن نمی تواند علیه صفوف کاملاً تعلیم یافته ی دشمنانش به مبارزه ای سرسخت اقدام نماید، توأم سازد. فقط و فقط بدین طریق بیل ها و آنونرها از میان توده ی کارگر بیرون می آیند. اما آن چه را که در یک کشور از لحاظ سیاسی آزاد، تا درجه ی زیادی به خودی خود صورت می گیرد در کشور ما باید مرتباً سازمان های ما انجام دهند. یک نفر کارگر مبلغ نسبتاً با قریحه که «مایه ی امیدواريست» نباید ۱۱ ساعت در فابریک کار کند. ما باید مراقب باشیم که او با پول حزب گذران کند، بتواند به موقع حالت غیرعلنی به خود بگیرد، محل های فعالیت خویش را تغییر دهد، زیرا در غیر این صورت او تجربه ی زیادی به دست نخواهد آورد، دایره ی معلومات خود را وسیع نخواهد کرد و نخواهد توانست در مبارزه علیه ژاندارم ها اقلأ چند سالی خود را حفظ کند، هر قدر جنبش خود به خودی توده های کارگر دامنه دارتر و عمیق تر گردد همان قدر آن ها تعداد بیشتری مبلغین با استعداد و علاوه بر آن سازمان دهندگان با استعداد و مروجین و «پراتیسین» های به مفهوم خوب این کلمه (که تعدادشان در بین روشن فکران ما، که اکثراً تا اندازه ای دارای روح لاقیدی و بی حالی از نوع روسی هستند، این قدر کم است) از بین خود بیرون خواهند داد. هنگامی که ما دارای دسته هایی از کارگران انقلابی گردیم که مخصوصاً آماده شده و مکتب طولانی مبارزه را گذرانده باشند (در حالی که البته این انقلابیون «مسلح به همه ی نوع اسلحه

باشند»)- آن گاه دیگر هیچ پلیس سیاسی در دنیا نمی تواند از عهده ی آن ها برآید. زیرا این دسته ها یعنی افرادی که بی دریغ نسبت به انقلاب وفادارند از اعتماد بی دریغ و وسیع ترین توده های کارگر نیز بهره مند خواهند شد. و این گناه مستقیم ماست که کارگران را خیلی کم به این راه آموزش حرفه ای انقلابی، که در آن با «روشن فکران» مشترکند «سوق می دهیم» و با سخنان احمقانه ی خود درباره ی این که چه چیزی برای «توده ی کارگر» و چه چیزی برای «کارگر میانه حال» و غیره «در دسترس» است، خیلی زیاد آن ها را به عقب می کشیم.

در این مورد نیز مانند سایر موارد دامنه ی محدود کار سازمانی با محدود شدن تنوری و وظائف سیاسی ما رابطه ی مسلم و لاینفک دارد (هر چند که اکثریت هنگفت «اکنونمیست ها» و پراتیسین های تازه کار آن را احساس نمی نمایند). کرنش در مقابل جریان خود به خودی برای ما یک نوع ترسی به وجود می آورد که مبادا یک قدم هم باشد از چیزهایی که «در دسترس» توده است دور شویم و از فعالیت ساده در زمینه ی برآوردن نیازمندی های آنی و بلاواسطه توده خیلی زیاد بالا برویم. نترسید آقایان! به یاد داشته باشید که ما از لحاظ سازمانی به قدری پایین هستیم که حتی فکر این موضوع هم که ما بتوانیم خیلی زیاد بالا برویم بیهوده است!

ه) سازمان «توطئه چینی» و «دموکراتیسم»

ولی در بین ما بسیارند کسانی که طوری گوششان نسبت به «صدای زندگی» حساس است که بیش از هر چیزی از همین موضوع بیم دارند و اشخاصی را که طرفدار نظریات مورد بحث می باشند به داشتن خط مشی «ناردنایا ولیا» و عدم درک «دموکراتیسم» و غیره متهم می سازند. لازم می آید این اتهامات را که البته «رابوچیہ دلو» هم به آن ها متوسل شده است، مورد بررسی قرار دهیم.

نگارنده ی این سطور کاملاً اطلاع دارد که اکنونمیست های پتربورگ روزنامه ی «رابوچایا گازتا» را هم به داشتن خط مشی ناردنایا ولیا متهم می ساختند (علت این

اتهام هم اگر این روزنامه را با «رابوچایا میسل» مقایسه نمایم به خودی خود معلوم است). به این جهت وقتی که اندکی پس از پیدایش «ایسکرا» یکی از رفقا به ما اطلاع داد که سوسیال دموکرات های شهر X «ایسکرا» را ارگان «ناردنایا ولیا» می نامند، ما از این موضوع هیچ متعجب نشدیم. بدیهیست این اتهام برای ما خوش آیند هم بود، زیرا کدام سوسیال دموکرات درستکار هست که اکونومیست ها چنین اتهامی به وی نزده باشند؟

این اتهامات بر اثر دو نوع سوء تفاهم حاصل می گردد. اولاً در کشور ما به قدری از تاریخ جنبش انقلابی کم اطلاع دارند که هرگونه ایده ی مربوط به یک سازمان متمرکز پیکارجویی را که اعلان جنگ قطعی به تزار بدهد «خط مشی ناردنایا ولیا» می نامند. و حال آن که آن سازمان عالی که انقلابیون سال های هفتاد داشتند، و می بایست برای همه ی ما نمونه می شد، به هیچ وجه به دست ناردنایا ولیائی ها تأسیس نگردیده بلکه از طرف زملیا ولیائی ها تأسیس شده بود که بعداً به چرنی پردل و ناردنایا ولیا منشعب گشت. بدین طریق در هر سازمان پیکارجوی انقلابی خصوصیتی از ناردنایا ولیا دیدن خواه از لحاظ تاریخ و خواه از لحاظ منطق بی معنی است زیرا که هر خط مشی انقلابی، اگر در حقیقت فکر مبارزه جدی داشته باشد، بدون یک چنین سازمانی کارش از پیش نمی رود. اشتباه ناردنایا ولیائی ها در آن نبود که آن ها کوشش کردند تا همه ی اشخاص ناراضی را به سازمان خود جلب کنند و آن سازمان را به مبارزه ی قطعی علیه حکومت مطلقه سوق دهند. برعکس، این خدمت بزرگ تاریخی آن هاست. اشتباه آنان در این بود که متکی به یک نوع تنوری بودند که از نظر ماهیت به هیچ وجه انقلابی نبود و بلد نبودند یا نمی توانستند یک ارتباط ناگسستنی بین جنبش خود و مبارزه ی طبقاتی درون جامعه سرمایه داری که در حال نمو بود برقرار سازند. و فقط عدم درک مطلق مارکسیزم (یا «درک» آن مطابق روح «استرویزم») توانسته است تولید چنین عقیده ای نماید که پیدایش یک جنبش وسیع خود به خودی کارگری، وظیفه ی ایجاد سازمانی را به همان خوبی

سازمان زلمیا ولیائی ها و سازمانی به مراتب از آن هم بهتر را از عهده ی ما بر می دارد. برعکس، این جنبش به عینه چنین وظیفه ای را بر عهده ی ما می گذرد، زیرا مبارزه ی خود به خودی پرولتاریا، تا زمانی که یک سازمان مستحکم انقلابیون آن را رهبری نکند «به مبارزه ی طبقاتی» حقیقی پرولتاریا مبدل نمی گردد. ثانیاً، عده ی زیادی و از آن جمله ظاهراً ب. کریچفسکی («رابوچیه دلو» شماره ی ۱۰ ص-۱۸) به معنای آن جروبختی که سوسیال دموکرات ها همیشه در مورد مبارزه ی سیاسی علیه محدود ساختن مبارزه ی سیاسی و رساندن آن به مقام توطئه قیام نموده و همیشه خواهیم نمود*، ولی بدیهی است که معنی این به هیچ وجه انکار لزوم یک سازمان محکم انقلابی نبوده است. مثلاً در رساله ای که در تبصره ی زیر نام آن برده شده است در همین جروبختی که علیه تبدیل مبارزه ی سیاسی به توطئه می شود سازمانی هم (به مثابه ی ایدآل سوسیال دموکراتیک) تصویر می شود که استحکامش باید آن قدر باشد که بتواند «برای وارد نمودن ضربت قطعی بر حکومت مطلقه» هم به «قیام متوسل شود» و هم به هرگونه «شیوه ی دیگر حمله»**. یک چنین سازمان مستحکم انقلابی از لحاظ شکل خود در یک کشور

* - رجوع شود به رساله ی «وظایف سوسیال دموکرات های روس» ص-۲۱ جروبخت با

پ. ل. لاوروف. (رجوع شود به صفحه ی ۶۸ این کتاب. مترجم).

** - «وظایف سوسیال دموکرات های روس» ص-۲۳ (رجوع شود به مقاله «وظایف سوسیال دموکرات های روس»، مترجم). و ضمناً باز هم دلیل دیگری هست که نشان می دهد «رابوچیه دلو» یا آن چه را که خود می گوید نمی فهمد و یا این که نظریات خود را «بنا به وزش نسیم» تغییر می دهد. در شماره ی اول «رابوچیه دلو» با حروف برجسته چنین نوشته شده است: «ماهیت مندرجات رساله کاملاً با برنامه هئیت تحریریه ی «رابوچیه دلو» تطبیق می نماید» (ص-۱۴۲). واقعاً؟ آیا این نظریه که نخستین وظیفه ی جنبش توده ای را نمی توان سرنگون ساختن حکومت مطلقه قرار داد با آن چه که در رساله «وظایف» نوشته شده است تطبیق می نماید؟ آیا تئوری «مبارزه ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» با این رساله تطبیق

استبداد می تواند سازمان «توطئه چینی» هم نامیده شود زیرا واژه ی فرانسوی «کنسپیراسیون»، (conspiracy - پنهان کاری) با واژه ی روسی «زاگور» (Zagor - توطئه) معادل است و پنهان کاری هم برای چنین سازمانی نهایت لزوم را دارد. پنهان کاری به درجه ای شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عده ی اعضاء، گزین کردن آن ها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق داده شود. بنابر این ترس از این اتهام که ما سوسیال دموکرات ها می خواهیم سازمان توطئه چینی به وجود آوریم. بزرگ ترین ساده لوحی خواهد بود. برای هر دشمن اکونومیزم باید این اتهام هم مانند اتهام به پیروی از «خط مشی ناردنایا ولیا» خوش آیند باشد.

به ما اعتراض خواهند کرد که: ممکن است چنین سازمان نیرومند و کاملاً سری که تمام بندها و رشته های فعالیت پنهانی را در دست خویش متجمع می سازد و برحسب ضرورت یک سازمان متمرکزی است، با کمال سهولت دست به حمله ی قبل از موعد بزند و ناسنجیده به حدت جنبش بیافزاید و این کار را وقتی بکند که رشد نارضایتی سیاسی و نیروی غلیان و خشم طبقه ی کارگر و غیره هنوز این کار را ممکن و واجب نکرده باشد. در پاسخ این اعتراض ما می گوئیم: اگر به طور مجرد و انتزاعی سخن بگوئیم البته نمی شود انکار کرد که یک سازمان پیکارجو ممکن است دست به یک نبرد ناسنجیده ای بزند و ممکن است این نبرد به شکستی منجر گردد که در شرایط دیگر ابدأ حتمی نیست. ولی در مورد چنین مسأله ای نمی توان به ملاحظات مجرد و انتزاعی اکتفا نمود زیرا از این نظر برای هرگونه پیکاری احتمال شکست هست و برای تخفیف این احتمال هیچ وسیله ای به غیر از آمادگی متشکل برای پیکار وجود ندارد. و اما اگر ما مسأله را مشخصاً در زمینه ی شرایط روسیه ی کنونی طرح

می نماید؟ آیا تئوری مراحل با آن تطبیق می کند؟ خواننده خود قضاوت کند، آیا ارگانی که «تطبیق» را به این طرز من درآوردی می فهمد می توان گفت که دارای استواری اصولی است.

کنیم، آن گاه ناچار این نتیجه‌ی مثبت گرفته خواهد شد که سازمان انقلابی محکم بدون چون و چرا برای همین لازم است که به جنبش جنبه‌ی پایداری بدهد و آن را از احتمال حملات ناسنجیده بر حذر دارد. همانا اکنون که چنین سازمانی وجود ندارد و جنبش انقلابی خود به خود سریعاً رشد می‌کند دو خط مشی افراطی در مقابل یکدیگر مشاهده می‌شود (که حسب معمول، «به هم می‌رسند»): گاه اکونومیزم کاملاً بی‌بند بار و موعظه‌ی اعتدال و میانه روی و گاه «ترور تهیج کننده‌ی» به همان اندازه بی‌بند و بار که می‌کوشد «در جنبشی که در حال تکامل و استحکام است ولی هنوز به آغاز نزدیک تر است تا به پایان، به طور مصنوعی، علائم بروز پایان را برانگیزد» (مقاله‌ی و. زاسولیچ در روزنامه‌ی «زاریا» شماره‌ی ۲-۳ ص-۳۵۳). و مثال «رابوچیہ دلو» نشان می‌دهد که هم اکنون سوسیال دموکرات هائی وجود دارند که در برابر هر دو خط‌مشی افراطی سپر می‌اندازد. این پدیده صرف نظر از سایر علل، ضمناً به این علت تعجب آور نیست که «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هرگز شخص انقلابی را قانع نخواهد ساخت و همیشه افراط و تفریط گاه در یک جا و گاه در جای دیگر پدیدار خواهد شد. تنها آن سازمان پیکارجوی متمرکزی که با متانت مجری سیاست سوسیال دموکراتیک باشد و به اصطلاح تمام غرایز و تمایلات انقلابی را برآورده کند قادر است جنبش را از حمله‌ی ناسنجیده مصون داشته و حمله‌ی او را که نوید موفقیت دهد تدارک ببیند.

سپس به ما اعتراض خواهند نمود که نظری که ما درباره‌ی سازمان بیان نمودیم با «اصل دموکراتیک» مغایرت دارد. هر قدر که اتهام پیشین منشاء خاص روسی دارد همان قدر این اعتراض جنبه‌ی خاص خارجی دارد و فقط یک سازمان مقیم خارجه («اتحادیه‌ی سوسیال دموکرات های روس») می‌توانسته است به هیئت تحریریه‌ی خود، ضمن دستورهای دیگر، دستور زیرین را بدهد:

«اصل تشکیلاتی، به منظور رشد و توسعه‌ی موفقیت آمیز و وحدت سوسیال دموکراسی، لازم است اصل دموکراتیک وسیع در سازمان حزبی سوسیال دموکراسی

خاطر نشان گردد. رشد و توسعه داده شود و در راه آن مبارزه به عمل آید. و این امر مخصوصاً از این لحاظ ضروری است که در صفوف حزب ما تمایلات ضد دموکراتیک بروز نموده است» («دو کنگره» ص-۱۸).

و اما این که «رابوچیہ دلو» چگونه علیه تمایلات ضد دموکراتیک «ایسکرا» مبارزه می کند مطلبی است که ما در فصل آینده خواهیم دید. لیکن حالا این «اصل» را که از طرف اکونومیست ها به میان آورده می شود از نزدیک تر مورد دقت قرار می دهیم. تصور می رود هر کس موافق باشد که لازمه «اصل دموکراتیک وسیع» دو شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن و آن هم چنان آشکار بودنی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحت از دموکراتیزم خنده آور است. سازمان حزب سوسیال دموکراسی آلمان را ما دموکراتیک می نامیم زیرا در آن همه ی کارها حتی جلسات کنگره ی حزبی هم آشکار است؛ اما هیچ کس سازمانی را که خود را در پس پرده ی اختفا از اشخاص غیرحزبی مستور داشته است سازمان دموکراتیک نمی نامد. حال سوال می شود: مطرح نمودن «اصل دموکراتیک وسیع»، در حالی که شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با این وضع «اصل وسیع» فقط یک جمله پر سروصدا ولی توخالی می شود. از این گذشته. این جمله گواه است بر این که وظائف حیاتی لحظه ی فعلی در مورد سازمان به هیچ وجه درک نشده است. همه می دانند که عدم مراعات پنهان کاری در میان توده ی «وسیع» انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گدازی ب. اف از این امر شکایت می کند و به جا و به مورد خواهان «دقت کامل در انتخاب اعضا است» («رابوچیہ دلو» شماره ی ۶ ص-۴۲). آن وقت اشخاصی یافت می شوند و از «شم زندگی» خود لاف می زنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرار شان روی پنهان کاری کامل و انتخاب دقیق (و بنابر این محدودتر) اعضا نبوده بلکه روی «اصل دموکراتیک وسیع» است! راستی که سوراخ دعا گم کرده اید.

درباره ی علامت دوم دموکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار به همین منوال است. در کشورهایی که دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط به خودی خود واضح و روشن است. ماده ی اول آئین نامه ی سازمانی حزب سوسیال دموکرات آلمان می گوید: «هر کسی که اصول برنامه ی حزب را بپذیرد و به قدر قوه ی خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب می شود» و چون تمام عرصه ی سیاست مانند صحنه ی تئاتر در جلو نظر همه ی تماشاچیان باز است؛ لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هر کس چه از روی روزنامه ها و چه در مجالس عمومی، معلوم است. همه می دانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سر زده عموماً دارای فلان اوصاف است،- و از این رو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب می توانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی بر می دارد، یک دستگاه خودکاری ایجاد می نماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آن را «بقای اصلح» می نامند. «انتخاب طبیعی» که در سایه ی آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام می گیرد باعث می شود که هر فرد سرانجام «در مسند خود» قرار گیرد، دست به کاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چهارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه «کسانی که اصول برنامه ی حزب را می پذیرد و به قدر قوه ی خود از حزب پشتیبانی می نمایند» حق داشته باشند هر گامی را که یک نفر انقلابی مخفی بر می دارد نظارت کنند؟ و همه ی آن ها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند، و حال آن که شخص انقلابی از نظر مصالح کار

موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این «همه» پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات پر ظمطراق که «رابوچیه دلو» به کار می برد دقت نمایند آن وقت خواهید دید که «دموکراتیزم وسیع» سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارم ها رایج است، فقط یک بازیچه ی پوچ و زیان بخشی است، این یک بازیچه ی پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دموکراتیزم وسیع را، حتی با وجود داشتن منتهای تمایل، اجرا نکرده و نمی تواند اجرا کند. این یک بازیچه ی زیان بخش است، زیرا کوشش برای به کار بردن «اصل دموکراتیک وسیع» فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خرده کاری را که امروز رایج است ابدی می نماید و افکار پراتیسن ها را از وظیفه ی جدی و مبرم آن ها، که باید خود را انقلابی حرفه ای بار آورند، منحرف ساخته متوجه تدوین آئین نامه های بلند بالای «کاغذی» درباره ی سیستم های انتخابات می نماید. فقط در خارجه که در آن جا غالباً اشخاصی دور هم جمع می شوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و با روح برایشان ممکن نیست، این «دموکراسی بازی» توانسته است در بعضی جاها و به ویژه در میان دسته های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند.

برای این که تمام زشتی شیوه ی مورد پسند «رابوچیه دلو» را که دوست دارد «اصل» خوش ظاهری نظیر دموکراتیزم در کار انقلابی را پیش بکشد، به خواننده نشان دهیم، باز هم به شاهد متوسل می شویم. این شاهد-ی سربریاکف دبیر مجله «ناکانونه» چاپ لندن است که به «رابوچیه دلو» علاقه مفرط و از پلخاتف و «پلخانوی ها» نفرت زیادی دارد؛ «ناکانونه» در مقالات خود راجع به انشعاب «اتحادیه ی سوسیال دموکرات های روس» مقیم خارجه، جداً جانب «رابوچیه دلو» را گرفته و با یک دنیا سخنان ناشایسته به پلخاتف هجوم آورده است. لذا با این تفصیل ارزش یک چنین شهادتی در این مسأله زیادتر است. در شماره ی هفتم مجله ی «ناکانونه» (ژوئیه ی سال ۱۸۹۹) در مقاله ی تحت عنوان «به مناسبت

بیانیه ی گروه خود آزادی کارگران»، ی. سربریاکف به «قبیح» پیش کشیدن مسائل «مربوط به خود فریبی و اولویت و مسأله به اصطلاح آرنوپاژ* در جنبش جدی کارگری» اشاره نموده و در ضمن چنین نگاشته است:

«میشکین، روکاف، ژلیابف، میخانلیف، پیروفسکایا، فیگنر و دیگران هیچ وقت خودشان را پیشوا حساب نمی کردند و هیچ کس آن ها را انتخاب و تعیین نمی کرد، گرچه آن ها در حقیقت یک چنین کسانی بودند، زیرا چه در دوره ی ترویج و چه در دوره ی مبارزه علیه حکومت، آن ها قسمت اعظم سنگینی کار را به دوش خود داشتند، به خطرناک ترین نقاط می رفتند و فعالیت شان از همه با ثمرتر بود. اولویت آن ها هم در نتیجه ی تمایل آن ها به دست نیامد بلکه در نتیجه ی اعتماد رفقای اطرافی به عقل، به انرژی و وفاداری آن ها به دست آمد. و اما ترس از فلان آرنوپاژ (اگر ترس در بین نیست دیگر نوشتن درباره ی آن چه لزومی دارد) که مبادا با فعال مایشائی خود جنبش را اداره نماید، دیگر زیاده از حد ساده لوحی است. کی است که به حرف آن گوش بدهد؟»

ما از خواننده می پرسیم «آرنوپاژ» با «تمایلات ضد دموکراتیک» چه تفاوتی دارد؟ مگر واضح و روشن نیست که اصل سازمانی «خوش ظاهر» «رابوچیہ دلو» نیز عیناً همین گونه هم ساده لوحانه و هم قبیح است،- ساده لوحانه است، زیرا تا موقعی که «رفقای اطرافی به عقل، انرژی و وفاداری آن ها» اعتماد نداشته باشند هیچ کس به حرف «آرنوپاژ» یا اشخاصی که «تمایلات ضد دموکراتیک» دارند گوش نخواهد داد. قبیح است، زیرا یک رفتار عوام فریبانه ایست که از شهرت پرستی یک دسته، از عدم آشنائی دسته ی دیگر به احوال حقیقی جنبش ما و از عدم آمادگی و آشنا نبودن دسته ی سوم به تاریخ جنبش انقلابی سوء استفاده می نماید. یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهان کاری بسیار شدید، گزین

* - آرنوپاژ (areopage) دیوان داوری. مترجم.

کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هرگاه این صفات موجود باشد، چیزی دیگری هم تأمین خواهد بود که از «دموکراتیزم» بالاتر است و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ی ما نمی توان نظارت دموکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود اگر تصور می شد که عدم امکان نظارت حقیقی «دموکراتیک»، باعث می شود که اعضای سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند: البته آن ها وقت این را ندارند که در اطراف شکل های بازیچه ای دموکراتیزم (دموکراتیزم در میان هسته ی فشرده ای از رفقای که به یکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند، ولی حس مسئولیت در آن ها بسیار شدید است و ضمناً از روی تجربه بر آن ها معلوم شده است که سازمان انقلابیون حقیقی برای این که گریبان خویش را از دست یک عضو ناشایست خلاص کند از هیچ گونه وسایلی روگردان نخواهد بود. وانگهی در کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی روس (و بین المللی) وجود دارد که به قدر کافی ترقی نموده و از خودداری تاریخ طولانی است و هرگونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قساوت بی امانی مجازات می نماید («دموکراتیزم» هم یعنی دموکراتیزم حقیقی نه بازیچه ای به مثابه ی جزئی از کل، داخل در این مفهوم رفاقت است!). همه این ها را در نظر بگیرید آن وقت بوی تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارجه را از این گفت گوها و قطع نامه های مربوط به «تمایلات ضد دموکراتیک» حس خواهید کرد!

این را نیز باید در نظر گرفت که منبع دیگر این گونه گفت گوها، یعنی ساده لوحی، نیز از درهم برهمی تصورات مربوط به دموکراسی سرچشمه می گیرد. در کتاب زوجین وب فصل جالب توجهی موسوم به «دموکراسی بدوی» راجع به تردیونیون های انگلیس وجود دارد. مؤلفین در کتاب نامبرده نقل می نمایند که چگونه کارگران انگلیس، در نخستین دوران موجودیت اتحادیه های خود، نشانه ی حتمی دموکراسی را این می دانستند که تمام کارهای مربوط به اداره اتحادیه ها را

تمام اعضاء انجام می دهند: نه تنها تمام مسائل به وسیله ی اخذ رأی از همه ی اعضاء حل می شد بلکه مشاغل را نیز همه ی اعضاء به نوبه اشتغال می کردند. یک آزمایش دور و دراز تاریخی لازم بود تا کارگران به بیهودگی این گونه تصورات در مورد دموکراسی و به لزوم مؤسسات نمایندگی از یک طرف و افراد دارای مشاغل حرفه ای از طرف دیگر پی ببرند. لازم بود چند بار صندوق های اتحایه ورشکست شود تا آن که کارگران پی ببرند که موضوع تناسب بین پرداخت حق عضویت و کمک خرج دریافتی را نمی توان فقط به وسیله ی اخذ رأی دموکراتیک حل نمود بلکه اظهار نظر متخصص امور بیمه نیز لازم است. سپس کتاب کائوتسکی راجع به پارلمانتاریزم و قانون گذاری ملی را بر دارید. شما خواهید دید که نتیجه گیری های یک تنوریسین مارکسیست با درسی که از عمل چندین ساله ی کارگرانی به دست آمده است که «خود به خود» متحد می شدند، درست در می آید، کائوتسکی علیه آن طرز بدوی که ریتینگ هانوزن دموکراسی را درک کرده است جداً قیام می کند. او اشخاصی را که به خاطر این دموکراسی حاضرند طلب کنند که «جراید توده ای مستقیماً تحت نظر توده نگارش یابد» مورد تمسخر قرار می دهد، لزوم وجود روزنامه نگاران حرفه ای و پارلمان نشینان و غیره را برای رهبری سوسیال دموکراتیک مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا مدلل می سازد و به «سوسیالیزم آنارشویست ها و ادبا» که «برای ایجاد تأثیر» از قانون گذاری مستقیم مردم مدح و ثنا می کنند و نمی فهمند که مورد استعمال آن در جامعه ی کنونی بس مشروط است، می تازد.

کسی که در جنبش ما عملاً کار کرده باشد می داند که نظریه ی «بدوی» در مورد دموکراسی به چه میزان وسیعی میان توده ی جوانان محصل و کارگر شیوع دارد. تعجب آور نیست که این نظریه، هم در آئین نامه ها و هم در نشریات نفوذ می نماید. اکنون میست های برنشتین مآب در آئین نامه ی خود چنین نوشته بودند: «ماده ی ۱۰: همه ی کارهانی که با منافع تمام سازمان اتحادیه تماس دارد به اکثریت آراء همه ی

اعضای آن حل می شود». اکونومیست های تروریست مآب هم، هم آهنگ با آن ها می گویند: «لازم است که تصمیمات کمیته از همه ی محفل ها بگذرد و فقط بعد از آن به صورت تصمیمات حقیقی در آید» («سوابدا»، شماره ی ۱ ص-۶۷). توجه کنید که این تقاضای اجراء وسیع رفراندم علاوه بر تقاضای ساختن تمام تشکیلات بر اساس انتخابی به میان کشیده شده است! البته ما به هیچ وجه در این فکر نیستیم که پراتیستن هائی را که امکان فوق العاده کمی برای آشنائی با تنوری و عمل سازمان های واقعاً دموکراتیک داشته اند در این مورد سرزنش کنیم. ولی وقتی «رابوچیہ دلو» که ادعای نقش رهبری دارد، در چنین شرایطی به صدور قطع نامه ی مربوط به اصل دموکراتیک وسیع اکتفا می نماید، چطور ممکن است نگوئیم که این عمل صرفاً «برای ایجاد تأثیر» بوده است؟

(و) کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه

هر آینه اعتراض هائی بر ضد نقشه ی مشروحه سازمان در مورد دموکراتیک نبودن و جنبه ی توطئه داشتن این سازمان شده است کاملاً بی اساس است آن وقت یک مسأله ی دیگر می ماند که اغلب اوقات پیش کشیده می شود و شایسته ی بررسی کامل است. این مسأله مربوط است به وجه تناسب بین کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه. اظهار نگرانی می شود که آیا تشکیل سازمان متمرکز منجر به جابجا شدن مرکز ثقل از اولی به دومی نخواهد گشت؟ آیا این موضوع استحکام رابطه ی ما را با توده ی کارگران و عموماً پایداری تبلیغات محلی را ضعیف خواهد کرد و بدین ترتیب به جنبش صدمه وارد خواهد آورد؟ ما در پاسخ می گوئیم که جنبش سال های اخیر ما اتفاقاً از این موضوع که فعالین محلی زیاد از حد در کارهای محلی غرق شده اند، زیان می بیند؛ و از این رو حتماً لازم است که مرکز ثقل قدری به کارهای مربوط به سراسر روسیه انتقال داده شود؛ و چنین انتقالی استحکام رابطه ی ما و پایداری تبلیغات محلی ما را ضعیف نمی نماید بلکه هر دو را تحکیم

خواهد کرد. حال به بررسی موضوع ارگان مرکزی و ارگان های محلی بپردازیم و از خواننده خواهش می کنیم فراموش نکند که موضوع روزنامه برای ما فقط نمونه ایست که عملیات انقلابی بی اندازه پدیده تر و همه جانبه ای را به طور کلی مجسم می سازد.

در دوران اول جنبش توده ای (سال های ۱۸۹۶-۱۸۹۸) از طرف فعالین محلی کوشش می شود که «رابوچایا گزتا» به عنوان ارگانی برای سراسر روسیه معین گردد؛ در دوران بعدی (۱۸۹۸-۱۹۰۰) جنبش قدم بزرگی به پیش برمی دارد لیکن توجه فعالین تماماً به ارگان های محلی معطوف است. اگر همه این ارگان های محلی را یک جا حساب کنیم آن گاه معلوم می شود* که به حساب متوسط به هر یک ماه یک شماره می افتد. مگر این تصویر روشنی از خرده کاری ما نیست؟ آیا این موضوع عقب ماندن سازمان های انقلابی ما را از غلیان خود به خودی جنبش به طور صریح نشان نمی دهد؟ اگر همان تعداد شماره ی روزنامه از جانب دسته های پراکنده ی محلی نه بلکه از جانب سازمان واحدی منتشر می شد آن وقت ما نه فقط قوای بسیاری را پس انداز می کردیم بلکه پایداری و ادامه کاری خود را نیز به منتها درجه بیشتر تأمین می نمودیم. این ملاحظه ی ساده را، خواه آن پراتیسین هانی که تقریباً فقط برای ارگان های محلی فعالانه کار می کنند (و متأسفانه اکنون نیز در موارد خیلی زیادی همین طور است) و خواه آن نویسندگانی که در این موضوع دن کیشوت مآبی تعجب آوری نشان می دهند، اغلب اوقات از نظر دور می دارند. یک پراتیسین معمولاً به این ملاحظه اکتفا می نماید که برای فعالین محلی «دشوار است» هم خود را صرف بر پا ساختن یک روزنامه ی سراسر روسیه ای نمایند و می گویند بهتر است که اقلأ یک روزنامه ی محلی باشد تا هیچ روزنامه ای نباشد. نکته ی اخیر البته کاملاً

* - رجوع شود به «گزارش به کنگره ی پاریس» ص- ۱۴؛ «از آن موقع (سال ۱۸۹۷) تا بهار سال ۱۹۰۰ در نقاط مختلف ۳۰ شماره روزنامه ی گوناگون نشر شده... به طور متوسط در هرماه بیش از یک شماره روزنامه از چاپ بیرون می آمده است».

صحیح است و در اعتراف به این که روزنامه ی محلی به طور کلی اهمیت بزرگ و فایده ی فراوانی دارد ما از هیچ پراتیسنی عقب نمی مانیم. ولی آخر مطلب بر سر این نیست بلکه بر سر آن است که آیا نمی شود از پراکندگی و خرده کاری، که با این وضوح در ۳۰ شماره ی روزنامه ی محلی در تمام روسیه طی دو سال و نیم مشهود است، خلاصی یافت. به این قاعده ی مسلم ولی خیلی کلی درباره ی فوائد جراند محلی به طور کلی- اکتفا ننمائید بلکه شهادت داشته باشید به جوانب منفی آن نیز، که طی آزمایش دو سال و نیمه بروز نموده است، صریحاً اقرار کنید. این آزمایش گواه بر آن است که جراید محلی در شرایط ما در اکثر موارد از لحاظ اصولی ناپایدار، از لحاظ سیاسی فاقد اهمیت بوده و از حیث صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام می شوند و از حیث تکنیک هم به هیچ وجه رضایت بخش نیستند (بدیهیست نظر من تکنیک چاپ نیست بلکه تعداد و نظم چاپ آن ها است). هیچ یک از نقایص نامبرده هم تصادفی نیست بلکه نتیجه ی ناگزیر آن پراکندگی است که از طرفی خود علتی است برای تفوق جراید محلی در دوره ی مورد بحث و از طرف دیگر وجود این تفوق آن را تقویت می نماید. اساساً از قوه ی یک سازمان جداگانه ی محلی خارج است که بتواند پایداری اصولی روزنامه ی خود را تأمین نماید و آن را به پایه ی ارگان سیاسی ارتقاء دهد، از قوه اش خارج است که بتواند برای روشن ساختن تمام حیات سیاسی ما مدرک کافی گرد آورد و مورد استفاده قرار دهد. و اما دلیلی که معمولاً برای دفاع از لزوم جراید متعدد محلی در کشورهای آزاد به کار برده می شود- حاکی از این که اگر این جراید از طرف کارگران محلی چاپ شود ارزان تمام شده و خبر هم کامل تر و سریع تر به اهالی محل رسانده می شود، بنا به تجاربی که در دست است در کشور ما بر ضد جراید محلی تمام می شود. جراید مزبور از لحاظ صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام می شوند و انتشار آن ها به ویژه نادر است و آن هم به این علت ساده که برای روزنامه ی غیر علنی، هر قدر هم کوچک باشد، چنان دستگاه پنهانی بزرگی لازم است که وجود صنایع بزرگ فابریکی را ایجاب می نماید زیرا در

کارگاه دستی نمی شود چنین دستگاهی را تهیه نمود. در صورتی هم که دستگاه پنهانی جنبه ی ابتدائی داشته باشد غالباً موجب آن می گردد (هر پراتیسینی از این نوع مثال ها خیلی زیاد می داند) که پلیس از چاپ و انتشار یکی دو شماره برای وارد آوردن یک شکست وسیع استفاده نموده همه چیز را به طوری پاک و پاکیزه رفت و روب می نماید که در نتیجه باز هم باید کار را از نو شروع نمود. لازمه ی یک دستگاه مخفی خوب این است که انقلابیون دارای آمادگی حرفه ای خوب باشند و کار به طور کاملاً منظمی تقسیم شده باشد و حال آن که هیچ یک از این دو در حیطه ی قدرت یک سازمان جداگانه ی محلی، هر قدر هم که در لحظه ی فعلی قوی باشد، نیست. صرف نظر از منافع و مصالح عمومی همه ی جنبش ما (تربیت سوسیالیستی و سیاسی و از لحاظ اصولی استوار کارگران) حتی در مورد مصالح اختصاصاً محلی نیز آن چه بهتر خدمت می کند ارگان های محلی نیست: اگر این امر خلاف گویی به نظر آید فقط در نظر اول است و الا در عمل، آزمایش دو سال و نیمه ای، که فوقاً بدان اشاره کردیم، این حقیقت را به طور غیرقابل تکذیبی ثابت می کند. هر کسی موافقت دارد که اگر کلیه ی آن نیروهای محلی، که ۳۰ شماره روزنامه بیرون داده اند، در سر یک روزنامه کار می کردند این یک روزنامه به آسانی ۶۰ شماره و حتی صد شماره بیرون می داد و بالنتیجه تمام خصوصیات صرفاً محلی جنبش را کامل تر منعکس می نمود. شکی نیست که دادن چنین سازمانی آسان نیست ولی بالاخره لازم است که ما ضرورت آن را حس کنیم، لازم است که هر محفل محلی درباره ی این موضوع فکر نماید و فعالانه کار کند و منتظر تکان از خارج نباشد و فریب آن را نخورد که ارگان محلی در دسترس و در نزدیکی وی است، ارگانی که برحسب تجربه ی انقلابی ما- غالباً توهمی بیش نیست.

آن نویسندگان سیاسی و اجتماعی هم که خود را بیش از همه با پراتیسین ها نزدیک می دانند و این توهمی بودن را نمی بیند و با استدلال هانی که به طور تعجب آوری پیش پا افتاده و پوچ است، حاکی از این که هم روزنامه های محلی، هم

روزنامه های ناحیه ای و هم روزنامه ای برای سراسر روسیه لازم است، گریبان خود را خلاص می کنند، خدمت بدی به کار عملی می نمایند. بدیهی است همه ی این ها به طور کلی لازم است، لیکن وقتی انسان برای حل یک مسأله ی مشخص سازمانی دست به کار می شود باید درباره ی شرایط محیط و زمان هم فکر کند. آیا حقیقتاً هم این دن کیشوت مآبی نیست که وقتی «سوادبا» (شماره ی ۱ ص-۶۸) به ویژه «مسأله ی روزنامه» را مورد مذاقه قرار می دهد» می نگارد: «به نظر ماهر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده اند. باید از خودش روزنامه کارگری داشته باشد. نه این که از جایی آورده شده باشد بلکه بخصوص از خودش باشد». حال که این روزنامه نگار نمی خواهد درباره ی معنای سخنان خودش بیاندیشد پس، خواننده، لااقل شما به جای وی بیاندیشید: ده ها بلکه صدها «محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده اند» در روسیه وجود دارد، با این ترتیب ببینید اگر واقعاً هر سازمان محلی روزنامه ای مخصوص به خودش انتشار می داد چگونه خرده کاری ما ابدی می شد! چقدر این پراکندگی وظیفه ی ژاندارم های ما را آسان می کرد که کارکنان محلی را بدون «اندک» زحمتی در همان ابتدای فعالیتشان دستگیر نموده امکان ندهند از میان آن ها انقلابیون حقیقی بیرون بیایند! نویسنده سخن خود را ادامه داده می گوید که در روزنامه ی مخصوص سراسر روسیه توصیف و تشریح کردار صاحبان فابریک «جزئیات زندگی کارگران در شهرهای مختلف، در شهرهای غیر خودی» جالب توجه نخواهد بود، و حال آن که «برای ساکن شهر اریول خواندن اخبار مربوط به امور اریول به هیچ وجه خسته کننده نیست. هر بار او می داند که به کی «زده اند» و چه کسی را «چوب کاری کرده اند» و روحش به جولان می آید» (ص-۶۹). آری، آری روح ساکن شهر اریول به جولان می آید ولی فکر روزنامه نگار ما هم زیاده از حد «به جولان می آید». او می بایست درباره ی این موضوع فکر کند که آیا دفاع از این سفله کاری شایسته هست؟ ما در اعتراف به لزوم و اهمیت افشاء امور فابریک از هیچ کس عقب

نمی‌مائیم، لیکن این موضوع را هم باید در خاطر داشت که ما اینک به جانی رسیده ایم که برای ساکنین پتربورگ خواندن اخبار مربوط به پتربورگ در روزنامه ی «رابوچایا میسل» پتربورگ ملال آور شده است. ما برای افشای امور فابریک در محل همیشه دارای اوراقی بودیم و این اوراق همیشه هم باید باقی بماند. اما کیفیت روزنامه را ما باید بالا ببریم نه این که به پایه یک ورقه ی فابریکی تنزل دهیم. برای «روزنامه» آن قدرها ما احتیاج به افشای «جزئیات» نداریم، بلکه بیشتر احتیاج به افشای نقایص بزرگی داریم که مخصوص جریان کلیه فابریک ها است و این عمل باید متکی به مثال های مخصوصاً برجسته نی باشد و به همین جهت بتواند علاقه کلیه ی کارگران و کلیه رهبران جنبش را جلب نماید، به تواند حقیقتاً دانش آن ها را غنی سازد، دانه ی معلوماتشان را توسعه دهد، شالوده ای برای بیداری یک ناحیه ی جدید و یک قشر تازه ی حرفه ای کارگران بریزد.

«سپس در روزنامه ی محلی می توان مچ دست سران فابریک یا مقامات دیگر را در مورد تمام خلاف کاری ها فوراً و سر بزنگاه گرفت. اما تا خبر به روزنامه ی عمومی دور دست برسد در خود محل این واقعه دیگر فراموش شده است و مردم به مغز خود فشار آورده خواهند گفت: «خدایا این واقعه کی رخ داده بود!» (در همان صفحه). آری همین طور است: خدایا کی رخ داده بود! چنان که از همان منبع اطلاعی حاصل می کنیم ۳۰ شماره روزنامه که در طی دو سال و نیم انتشار یافته بین شش شهر تقسیم می شود. بدین طریق به حساب میانه به هر شهری در طی شش ماه یک شماره می افتد! و اگر روزنامه نگار سبک مغز ما در تصور خود بازده کار محلی را سه برابر هم بکند (چیزی که در مورد یک شهر متوسط به هیچ وجه درست نیست زیرا در شرایط خرده کاری ترقی زیاد بازده کار غیرممکن است) باز در هر دو ماه یک شماره می شود، و این با موضوع «سر بزنگاه گرفتن» هیچ گونه شباهتی ندارد. در صورتی که کافی است ده سازمان محلی متحد شوند و نمایندگانی از خود برای انجام وظائف پر فعالیت تشکیل روزنامه ی عمومی گسیل دارند، تا این که بتوان در

جزئیات نه بلکه در بی ترتیبی های واقعاً مهم و نمونه وار هر دو هفته ای یک بار در سراسر روسیه «مچ گرفت». هیچ کسی که از وضع کار در سازمان های ما آگاه باشد در این امر شبهه ای نخواهد داشت. و اما اگر بخواهیم درباره ی گرفتن مچ دشمن در محل ارتکاب جرم به طور جدی سخن بگوئیم و مقصودمان زیب و زینت کلام نباشد، باید بگوئیم که عموماً روزنامه ی غیر علنی حتی فکر این موضوع را هم نباید بکند: این کار را فقط شب نامه می تواند بکند زیرا حداکثر موعد برای این قبیل مچ گرفتن ها اغلب از یکی دو روز تجاوز نمی کند (مثلاً اعتصاب معمولی کوتاه مدت، یا زد و خورد توی فابریک یا نمایش و امثال آن را بگیرد).

نویسنده ی ما در دنباله ی سخن خود می گوید: «کارگر نه فقط در فابریک بلکه در شهر نیز زندگی می کند» و با این گفته ی خود با چنان پی گیری سختی از جزء به کل می پرد که جا دارد خود بوریس کریچفسکی هم به آن افتخار کند. وی به مسائل مربوط به انجمن های شهر، بیمارستان های شهر، مدارس شهر اشاره نموده خواستار آن است که روزنامه ی کارگری به طور کلی امور شهری را مسکوت عنه نگذارد این خواست به خودی خود خواست بسیار خوبی است ولی در عین حال تصویر کاملاً واضحی از آن قضاوت های مجرد و انتزاعی پوچی است که چه بسا در موقع بحث درباره ی روزنامه های محلی، فقط به آن اکتفا می کنند. اولاً هر گاه حقیقتاً «در هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده اند» جراندی با چنین ستون مفصلی از اخبار شهری که روزنامه ی «سوابودا» طالب است به وجود می آمد، این کار در شرایط فعلی روسیه حتماً به سفته کاری واقعی مبدل می شد و در معرفت به اهمیت وارد آوردن فشار انقلابی در سراسر روسیه به حکومت مطلقه تزاری فتور ایجاد می نمود و ضمناً موجب تقویت جوانه های آن خط مشی می شد که گفته معروفی در باره ی انقلابیونی که از پارلمان غیر موجود خیلی زیاد و از انجمن های شهری موجود خیلی کم سخن می گویند اکنون به این خط مشی شهرت داده است، جوانه هایی که بسیار سخت جان و در واقع ریشه کن نشده بلکه فقط

نهفته و یا حداکثر پا مال شده اند. ما می‌گوییم: حتماً و در عین حال خاطر نشان می‌سازیم که «سوابدا» بدون شک خواهان سفته کاری نبوده بلکه عکس آن را می‌خواهد. ولی تنها نیات حسنه کافی نیست. برای روشن شدن امور مربوط به شهر و به دست آمدن یک دورنمای مناسب برای تمام کار ما ابتدا لازم است این دورنما کاملاً به وجود آمده باشد و نه فقط به وسیله ی بحث بلکه به وسیله ی مثال های بسیاری به طور محکم مستقر شده و استحکام و پا برجائی یک سنت را به دست آورده باشد. ما هنوز از این موضوع بسیار دوریم. و حال آن که این موضوع از ابتدا یعنی پیش از آن که بتوان دربارہ ی مطبوعات وسیع محلی فکر و یا صحبت کرد لازم است.

ثانیاً برای این که بتوان امور مربوط به شهر را واقعاً خوب و حالت توجه نوشت لازم است با این کارها فقط از روی کتاب آشنا نبوده بلکه به خوبی با آن آشنائی داشت. در صورتی که در تمام روسیه سوسیال دموکرات هائی که این آشنائی را داشته باشند تقریباً وجود ندارند. برای این که بتوان امور مربوط به شهر و دولت را در روزنامه (البته نه در رساله ی ساده) نوشت، باید مدارک تازه و همه جانبه ای در دست داشت که به توسط شخص کاردانی گردآوری و تهیه شده باشد. برای گرد آوردن و تهیه ی چنین مدارکی هم «دموکراسی بدوی» یک محفل بدوی، که در آن همه ی کارها را همه می‌کنند و سرگرم بازی مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) هستند، کافی نیست. برای انجام این امر ستادی از نویسندگان کارشناس، مخبرین کارشناس، ارتشی از خبرنگاران سوسیال دموکرات لازم است که با همه و هر جا رابطه برقرار سازند، بتوانند همه و هر گونه «اسرار دولتی» را (که کارمند دولتی روس آن قدر به آن می‌بالد و آن قدر آسان بروز می‌دهد) به دست آورند و در هر «پشت پرده» ای راه یابند: یک ارتش از اشخاصی لازم است که «بر حسب شغل خود» موظف به حضور در همه جا و اطلاع از همه چیز باشند. و ما، که حزب مبارزه علیه هرگونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ملی هستیم، می‌توانیم و باید ارتشی از اشخاصی که

از همه چیز با خبرند بیابیم و آن ها را گرد آوریم و تعلیم دهیم و بسیج کنیم و روانه ی عرصه کارزار سازیم،- اما همه ی این کارها را هنوز باید انجام داد! و حال آن که در اکثریت هنگفتی از نقاط در این زمینه نه فقط قدمی هم برداشته نشده بلکه چه بسا حتی لزوم انجام این کار را هم درک نکرده اند. بیانید در مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما مقالات و مراسلات و افشاگری های زنده ی جالب توجهی درباره ی کارها و سقله کاری های دیپلوماسی، نظامی، کلیسایی، شهری، مالی و غیره و غیره جستجو کنید: شما تقریباً هیچ چیز پیدا نمی کنید یا خیلی کم می یابید.*

و برای همین است که «من همیشه فوق العاده عصبانی می شوم وقتی که کسی می آید و یک مشت سخنان بسیار زیبا و شیوا» بر زبان می راند حاکی از این که برای «هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده اند» روزنامه هانی لازم است که بی ترتیبی های مربوط به کارخانه، یا شهر و یا امور دولتی را افشاء نمایند!

تفوق مطبوعات محلی بر مطبوعات مرکزی یا علامت فقر است یا تجمل فقر- زمانی است که جنبش هنوز قوایی برای تولید بزرگ فراهم ننموده، هنوز در

*- برای همین است که حتی وجود بهترین ارگان های محلی نیز کاملاً نقطه ی نظر ما را تأیید می نماید. مثلاً «بوژنی رابوچی» روزنامه ی بسیار خوبی است که نمی توان از لحاظ اصولی آن را متهم به ناپایداری نمود. ولی در اثر ندرت انتشار و کثرت وقوع سوانح موفق نشد آن چه را که می خواست برای جنبش محلی بدهد. معلوم شد آن چه که در حال حاضر برای حزب بیشتر از همه ضروری است- یعنی طرح اصولی مسائل اساسی جنبش و تبلیغات سیاسی همه جانبه- خارج از قوه ی یک ارگان محلی می باشد. و آن چه را هم که از قبیل مقالات راجع به کنگره ی صاحبان صنایع معدن و بیکاری و غیره به طرز بسیار خوبی می داد، مدارکی که صرفاً جنبه ی محلی داشته باشد نبود این مدارک برای سراسر روسیه لازم بود نه این که فقط برای جنوب. چنین مقالاتی حتی در هیچ یک از مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما هم وجود نداشت.

خرده کاری سرگردان و تقریباً در «جزئیات زندگی فابریک» غرق است. تجمل، زمانی است که جنبش وظیفه ی افشاء و تبلیغ همه جانبه را دیگر کاملاً فیصله داده و بنابر این غیر از ارگان مرکزی، ارگان های متعدد محلی دیگری هم مورد لزوم می باشد. حال بگذار هر کس برای خودش این موضوع را حل کند که آیا در موقع کنونی تفوق جراید محلی ما حاکی از چیست و اما من، برای این که راهی برای سوء تعبیر باقی نماند، به تلخیص نتیجه گیری های خود اکتفا می نمایم. تا کنون اکثریت سازمان های محلی ما تقریباً فقط و فقط درباره ی ارگان های محلی اندیشیده و تقریباً فقط در سر آن ها فعالانه کار می کنند. این یک اندیشیده و تقریباً فقط در سر آن ها فعالانه کار می کنند. این یک امر غیر عادیست. باید برعکس باشد: لازم است که عمده ی فکر اکثریت سازمان های محلی درباره ی ارگان سراسر روسیه ای باشد و برای آن کار کنند. تا زمانی که این وضع نباشد ما نمی توانیم حتی یک روزنامه هم تأسیس کنیم که حقیقتاً تا اندازه ای قادر باشد به وسیله ی تبلیغات همه جانبه در مطبوعات به جنبش خدمت کند. ولی وقتی این وضع به وجود آید- آن گاه به خودی خود بین ارگان ضروری مرکزی و ارگان های ضروری محلی مناسب عادی برقرار خواهد گردید.

در نظر اول ممکن است چنین به نظر آید که نتیجه گیری دائر به لزوم انتقال مرکز ثقل از فعالیت محلی به فعالیت سراسر روسیه ای بخصوص در مورد مبارزه ی اقتصادی مصداقی ندارد: در این جا دشمن مستقیم کارگران تک تک کارفرمایان یا گروهی از آن ها هستند که با یکدیگر به وسیله ی سازمانی مربوط نیستند که ولو اندکی همانند سازمان تمام عیار نظامی و کاملاً تمرکز یافته ی حکومت روس، این دشمن بلاواسطه ی ما در مبارزه ی سیاسی باشد که تا جزئیاتش با اراده ی واحدی رهبری می شود.

ولی موضوع این طور نیست. مبارزه ی اقتصادی- چنان که بارها به این موضوع اشاره نموده ایم- مبارزه ی حرفه ای است و از این رو ایجاب می کند که کارگران نه فقط برحسب محل کار بلکه برحسب حرفه نیز متحد شوند. و هر قدر اتحاد کارفرمایان ما در انواع انجمن ها و سندیکاها سریع تر پیشرفت حاصل می نماید به همان اندازه هم این اتحاد حرفه ای به شکل مبهم تری لازم می شود. پراکندگی و خرده کاری ما به تمام معنی مانع این اتحاد می گردد، زیرا برای عملی شدن آن سازمان واحدی از انقلابیون در سراسر روسیه لازم است که قادر باشد رهبری اتحادیه های کارگران سراسر روسیه را بر عهده گیرد. ما در بالا راجع به نوع سازمانی که برای نیل به این مقصود مطلوب است، بحث نمودیم و اینک فقط چند کلمه ای به مناسبت طرح مسأله ی مطبوعات مان به آن علاوه می نمایم.

این که در هر روزنامه ی سوسیال دموکراتیک باید ستونی در باره ی مبارزه ی حرفه ای (اقتصادی) وجود داشته باشد،- گمان نمی رود برای کسی مورد شبهه باشد. ولی رشد جنبش حرفه ای ما را وادار می سازد که درباره ی مطبوعات حرفه ای نیز فکری بکنیم. لیکن به نظر ما چنین می آید که درباره ی جراید حرفه ای در روسیه عجالتاً، به غیر از موارد قلیل استثنائی، جای سخنی هم نمی تواند باشد؛ این- تجمل است و حال آن که ما اغلب قوت لایموتی هم در بساط نداریم. برای ما آن شکل مطبوعات حرفه ای که مناسب با شرایط کار غیر علنی است و اکنون نیز مورد لزوم است همانا باید رساله های حرفه ای باشد. در این رساله ها می بایستی مدارکی علنی* و غیرعلنی راجع به موضوع شرایط کار در صنف معین، راجع به تفاوتی

* - مدارک علنی در این مورد مخصوصاً مهم است و ما در امر جمع آوری و توانائی استفاده از آن به ویژه عقب مانده ایم. مبالغه نیست اگر بگوئیم که تنها از روی مدارک علنی هنوز می توان به نحوی یک رساله ی حرفه ای نگاشت. لیکن تنها از روی مدارک غیرعلنی- ممکن نیست. ما، با گردآوری مدارک غیرعلنی از کارگران درباره ی آن نوع مسائلی که «رابوچایا میسل» درج نموده، مقدار گزافی از نیروی یک نفر انقلابی را (که در این مورد یک نفر کارکن

که از این نقطه ی نظربین نقاط مختلف روسیه وجود دارد، راجع به خواست های عمده ی کارگران حرفه ی معین، راجع به نقص قوانین مربوط به حرفه ی مزبور، راجع به موارد مهم مبارزه ی اقتصادی کارگران این حرفه و راجع به مبادی کار و وضع کنونی و نیازمندی های سازمان حرفه ای آن ها و غیره گردآوری و مرتباً دسته بندی شود. در صورت وجود یک چنین رساله هائی اولاً مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما از یک دنیا چیزهای جزئی که فقط مورد علاقه ی کارگران یک حرفه بخصوص است خلاص خواهند شد؛ ثانیاً این رساله ها نتایج تجربه ی ما را در مورد مبارزه ی حرفه ای ثبت کرده و مدارک گرد آورده شده را که اکنون در میان اوراق بسیار و مراسلات متفرقه به تمام معنی از میان می رود نگاهداری خواهد نمود و این

علنی به خوبی می تواند جانشین وی شود) بیهوده تلف می کنیم و با وجود این هیچ گاه مدارک خوبی هم به دست نمی آوریم زیرا برای کارگرانی که اکثر اوقات فقط از یک شعبه ی یک فابریک بزرگ اطلاع دارند و تقریباً همیشه از نتایج اقتصادی باخبرند نه از شرایط عمومی و موازین کار خود، کسب معلوماتی که کارمندان فابریک، بازرس ها، پزشکان و امثال آن ها در اختیار دارند و چه بسا ضمن اخبار کوچک جراید و در نشریه های ویژه ی صنعتی، بهداری، زمستوها و غیره پراکنده است، غیرممکن است.

گوئی «تجربه ی اولیه» ام، که هرگز آن را تکرار نخواهم کرد، هم اکنون جلوی چشم است. چندین هفته می کوشیدم تا از کارگری که پیش من می آمد «با حرص و ولع تمام» از وضع یک کارخانه ی بزرگ که او در آن جا کار می کرد پرسش و تحقیق کنم. گرچه من ولو با دشواری بسیاری هم بود یک طوری موفق به تشریح وضع کارخانه (فقط یک کارخانه!) شدم لیکن گاه می شد که کارگر مذکور در پایان کار، در حالی که عرق خود را پاک می کرد، لبخند زنان می گفت: «برای من گذراندن ساعت ها اضافه کار از جواب دادن به سؤالات شما آسان تر است!»

هر قدر ما با انرژی زیادتری مبارزه ی انقلابی بکنیم، همان قدر بیشتر دولت ناگزیر می گردد قسمتی از کار «حرفه ای» را به صورت مجاز در آورد و بدین وسیله قسمتی از بار راز دوش ما بردارد.

مدارک را تلخیص خواهد کرد؛ ثالثاً این مدارک خواهد توانست برای مبلغین به مثابه ی یک نوع دستور کار باشد، زیرا شرایط کار نسبتاً آهسته تغییر می یابد، خواست های اساسی کارگران حرفه ی معین فوق العاده ثابت است (خواست های بافندگان بخش مسکو در سال ۱۸۸۵ و پتربورگ در سال ۱۸۹۶ را با هم مقایسه کنید) و مجموع این خواست ها و نیازمندی ها می تواند طی سال ها برای تبلیغات اقتصادی در جاهای عقب مانده و یا میان قشرهای عقب مانده ی کارگران دستور بسیار خوبی باشد؛ مثال های اعتصابات موفقیت بخش در یک ناحیه، آمار مربوط به سطح بالاتر زندگی و شرایط بهتر کار در یک محل، کارگران جاهای دیگر را هم به مبارزه ی تازه و تازه ای تشویق می کند؛ رابعاً سوسیال دموکراسی، پس از این که ابتکار تعمیم مبارزه ی حرفه ای را به دست خود گرفت و بدین طریق رابطه ی جنبش حرفه ای روس را با سوسیالیزم مستحکم نمود، در عین حال کوشش خواهد کرد که فعالیت تردیونیونی ما در جمع کل فعالیت های سوسیال دمکراتیک ما نه سهم خیلی کم و نه سهم خیلی زیاد داشته باشد. برای سازمان محلی، اگر از سازمان های شهرهای دیگر مجزا باشد، رعایت تناسب صحیح بسیار دشوار و گاهی حتی غیرممکن است (مثال «رابوچایا میسل» نشان می دهد که تا چه درجه ی عجیبی ممکن است در این مورد راه مبالغه ی به سوی تردیونیونیزم پیموده شود). ولی برای سازمان سراسر روسیه ای انقلابیون، که پیوسته از نقطه ی نظر مارکسیزم پیروی می نماید و تمام مبارزه ی سیاسی را رهبری می کند و ستادی از مبلغین حرفه ای در اختیار خود دارد تعیین این تناسب صحیح هرگز مشکل نخواهد بود.

توضیحات

^{۳۸} - آفاتاسی ایوانوویچ و یولخاریا ایوانونا- از خانواده های پدرشاهی ملاکین خرده پای ولایات روسیه بودند که در داستان ن. گوگل موسوم به «ملاکین کهنه اشراف» توصیف شده است.

^{۳۹} - نلین فعالیت انقلابی خود را در پتربورگ در سال های ۱۸۹۳-۱۸۶۵ در نظر دارد.

^{۴۰} - زمله ولیانی ها- یا ناردنیک ها یعنی اعضای تشکیلات خرده بورژوازی انقلابی «زملیا ای ولیا» («زمین و اراده») این تشکیلات در سال ۱۸۷۶ تأسیس شده بود. زمله ولیانی ها از این تصور غلط مأخذ می گرفتند که نیروی عمده ی انقلابی در کشور طبقه ی کارگر نبوده بلکه دهقانان هستند، راه به طرف سوسیالیزم از طریق ابشین های (کمون ها) دهقانی است. سرنگون ساختن حاکمیت تزاری و ملاکین را فقط می توان از طریق «شورش های» دهقانی انجام داد. آن ها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه بر ضد تزار و ترویج نظریات خود به ده یا به اصطلاح «بین مردم» می رفتند (عنوان «ناردنیک ها» نیز از همین جا پیدا شده است زیرا در روسی کلمه ی «نارود» یعنی «مردم». لیکن دهقانان از نظریات ناردنیک ها چیزی دستگیرشان نشد و از پی آن ها نرفتند. از این جا بود که ناردنیک ها تصمیم گرفتند بدون مردم و با نیروی خود و از طریق قتل فرد فرد نمایندگان حکومت مطلقه علیه این حکومت به مبارزه بپردازند. مبارزهای که در داخل سازمان «زملیای ولیا» بین طرفداران شیوه ی جدید مبارزه و طرفداران تاکتیک قدیمی ناردنیک جریانی داشت در سال ۱۸۷۹ حزب را به دو قسمت منشعب نمود: «نارودنایا ولیا» (رجوع شود به توضیح ۱۳) و «چرنی پردل».